

## تفاوت‌های تعاملی در کلام مبتلایان به آلزایمر بررسی گفتار یک بیمار مبتلا به آلزایمر ضمن گفتگو با دو مخاطب متفاوت\*

وای راماناتان - ایت

ترجمه‌ی نسرین طباطبایی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هنگام ارزیابی توانایی روایت‌پردازی افراد مبتلا به بیماری آلزایمر بایستی تعامل‌هایی را که موجب پدید آمدن روایت‌ها می‌شوند، در نظر گرفت. در این مقاله، گفتار یک بیمار مبتلا به آلزایمر هنگام گفتگو با دو مخاطب متفاوت، یعنی شوهر بیمار و مؤلف مقاله، تحلیل گردیده است تا توجه خواننده را بدین نکته جلب کند که چه گونه در یکی از این تعامل‌ها روایت‌پردازی، تسهیل شده و در تعامل دیگر چنین نبوده است. در پژوهش‌هایی که پیش از این در زمینه‌ی روان‌شناسی زبان، بیش‌تر با تکیه بر روایت حاصله، صورت گرفته چنین استنباط شده است که کاهش مهارت مبتلایان به آلزایمر در روایت‌پردازی، ناشی از پیشروی این بیماری است که به تدریج توانایی بیمار را کاهش می‌دهد. بی‌گمان این استنباطی درست است. با این همه، امکان گفتگوی طولانی و بامعنایی که تا حدودی بر تعامل اجتماعی استوار و به مدد همین فعل و انفعال شکل گرفته باشد، برای این بیماران وجود دارد.

یکی از دلمشغولی‌های پژوهشگرانی که درباره‌ی بیماری آلزایمر تحقیق می‌کنند بررسی اختلال‌های زبانی و ارتباطی بیماران است. متخصصان عصب‌شناسی زبان و روان‌شناسی

زبان موارد زیادی از عدم انسجام گفتار در افراد مبتلا به بیماری آلزایمر را ثبت کرده‌اند (ویتکر<sup>۱</sup>؛ آبلر<sup>۲</sup>؛ یلز<sup>۳</sup> و دیگران ۱۹۸۵؛ نیکولاس<sup>۴</sup> و دیگران ۱۹۸۵؛ ریپچ<sup>۵</sup> و ترل<sup>۶</sup> ۱۹۸۸) و نظر داده‌اند که زوال مهارت‌های زبانی نشان‌دهنده‌ی زوال برخی از مهارت‌های شناختی است. ضمن تحقیقات پیشین درباره‌ی روایت‌هایی که بیماران مبتلا به آلزایمر تعریف کرده‌اند، معلوم شده است همچنان‌که بیماری پیشرفت می‌کند، توانایی روایتگری بیمار نیز به گونه‌ی فزاینده‌ی مختل می‌شود (اولاتوسکا<sup>۷</sup> و دیگران ۱۹۸۸؛ هانت<sup>۸</sup> ۱۹۹۰؛ کمپلر<sup>۹</sup> ۱۹۹۱). اما تقریباً همه‌ی این تحقیقات بیش‌تر به خود روایت توجه داشته‌اند تا به تعاملی<sup>۱۰</sup> که در فراخوانی آن روایت دخیل بوده است. بی‌توجهی به این فرایند تعامل قصوری جدی است؛ زیرا روایت‌پردازی به ماهیت دوجانبه‌ی سخن‌گفتن و گوش‌دادن که بین افراد درگیر در این تعامل در جریان است، بستگی دارد. من به منظور بررسی این نکته، گفتار یک فرد مبتلا به بیماری آلزایمر را ضمن گفتگو با دو مخاطب متفاوت، یعنی شوهر بیمار و خودم، تحلیل کرده‌ام. این پژوهش بخشی از یک طرح جاری است که چگونگی تأثیر متغیرهایی چون مخاطب و بافت را بر حکایت‌هایی که بیماران مبتلا به آلزایمر تعریف می‌کنند، بررسی می‌کند: متغیر مورد بررسی در این مقاله، شنونده/مخاطب است.

هدف من از پرداختن به نقش شنونده (مخاطب) آن بوده است که نشان دهم چه گونه الگوهای خاصی از صحبت و تغییر نقش مخاطب (گافمن<sup>۱۱</sup> ۱۹۷۱؛ ۱۹۸۳؛ ص ۴؛ گیدنز<sup>۱۲</sup> ۱۹۸۴)، فعالیت‌ها و فعل و انفعال‌های خاصی را پدید می‌آورند و تقویت می‌کنند. نقش شنونده در توصیف گفتگو حایز اهمیت است، زیرا صحبت با معنا تا حدودی در نتیجه‌ی رهنمودها، پاسخ‌ها، اصلاح‌ها و بازخورد مخاطب پدید می‌آید. به عبارت دیگر، مخاطب در «شکل‌گیری» گفتگو فعالانه شرکت دارد (دورانتی<sup>۱۳</sup> و برنیس<sup>۱۴</sup> ۱۹۸۶؛ ج. گودوین<sup>۱۵</sup> ۱۹۸۶). بررسی‌های پیشین، که مخاطب را در شکل‌گیری داستان شریک دانسته‌اند، به

- |             |                 |                |             |
|-------------|-----------------|----------------|-------------|
| 1. Whitaker | 2. Obler        | 3. Bales       | 4. Nicholas |
| 5. Ripich   | 6. Terrell      | 7. Ulatowska   | 8. Hunt     |
| 9. Kempler  | 10. interaction | 11. Goffman    | 12. Giddens |
| 13. Duranti | 14. Brenneis    | 15. C. Goodwin |             |

این نتیجه رسیده‌اند که نقش مخاطب این است که همراه راوی ماهیت داستان را تعیین می‌کند (مندلیوم<sup>۱</sup> ۱۹۸۹). مقاله‌ی حاضر، در بررسی نقش مخاطب، نه فقط این واقعیت را که شنونده اساساً در چگونگی شکل‌گیری داستان دخیل است مورد‌کنند و کاو قرار می‌دهد، بلکه در عین حال این نکته را مطرح می‌سازد که شنونده راوی را در چند فعالیت مختلف درگیر می‌کند. من با بررسی جنبه‌های خاصی از نقش مخاطب، نشان داده‌ام که توانایی بیمار در تولید گفتار طولانی و بامعنا تا حدودی از این تعامل ناشی می‌شود.

یکی از ابزارهای انسجام که بر اساس آن می‌توان درباره‌ی مبسوط بودن و نیز بامعنا بودن داستان‌ها اظهار نظر کرد، و من در این تحلیل از آن بهره‌جسته‌ام، «ساختار بنددار»<sup>۲</sup> است که جی<sup>۳</sup> (۱۹۹۰) آن را ابداع کرده است. بندها متشکل از مجموعه سطرهایی هستند که از نظر موضوع به یکدیگر وابسته‌اند، و امکان آن را فراهم می‌آورند که قطعات طولانی و مفصل گفتار (نظیر داستان‌ها) را به واحدهایی کوچک‌تر و ساده‌تر تقسیم‌بندی کنیم. استفاده از این تمهید، تحلیل دقیق‌تر را آسان و در عین حال، تحلیل‌گر را قادر می‌سازد که تشخیص دهد آیا قطعه‌ی از گفتار به شیوه‌ی معناداری سازمان یافته است یا نه (جزئیات کار در زیر ارائه شده است).

به اعتقاد پزشکان متخصص، بیماری آلزایمر فرایندی تهاجر است که بر بخش‌هایی از مغز که حافظه و تفکر را کنترل می‌کنند اثر می‌گذارد (فولستاین<sup>۴</sup> و برایتن<sup>۵</sup> ۱۹۸۲؛ امری<sup>۶</sup> ۱۹۸۵؛ لیر<sup>۷</sup> و دیگران ۱۹۸۵). تا کنون هیچ راه‌علاجی برای این بیماری شناخته نشده، اما طی دهه‌ی گذشته تحقیقات گسترده‌ی درباره‌ی بیماری آلزایمر صورت پذیرفته است. در تحقیقاتی که راجع به جنبه‌های بالینی زوال عقل انجام گرفته، ویژگی‌هایی چون زبان‌پریشی بدون ناروانی گفتار<sup>۸</sup>، اختلال حافظه‌ی نزدیک و سپس حافظه‌ی دور، اختلال‌های ساختاری و نیز تضعیف قدرت تفکر انتزاعی، محاسبه کردن و زبان ثبت و گزارش شده است (کامینگز<sup>۹</sup> ۱۹۸۸). در مطالعاتی که در زمینه‌ی روان‌شناسی زبان و

1. Mandelbaum

2. stanza structure

3. Gee

4. Folstein

5. Breitner

6. Emery

7. Heir

8. fluentaphasia

9. Cummings

عصب‌شناسی زبان صورت پذیرفته، بر ماهیت اختلال زبانی تأکید شده است (البرت<sup>۱</sup> ۱۹۸۱؛ اپل<sup>۲</sup> و دیگران ۱۹۸۲؛ بیلز ۱۹۸۲؛ بیلز و تومدا<sup>۳</sup> ۱۹۸۳). از آنجا که زوال مهارت‌های زبانی ممکن است نشانه‌ی زوال مهارت‌های شناختی باشد، موضوع اصلی چندین تحقیق، بررسی رابطه‌ی زبان و شناخت بوده است. کریچلی<sup>۴</sup> (۱۹۶۴) و هاف<sup>۵</sup> (۱۹۸۸) اشکال در نامگذاری و یافتن واژه‌های مناسب را همراه با کاهش واژگان کارکردی<sup>۶</sup> گزارش داده‌اند. همچنین مواردی از نارسایی فهرست واژگان و استفاده‌ی تصادفی از کلماتی که قبلاً به کار رفته‌اند، ثبت گردیده است (مارتین<sup>۷</sup> و فدیو<sup>۸</sup> ۱۹۸۳). بررسی در مورد نوع اختلال گفتار افراد مبتلا به بیماری آلزایمر نشان می‌دهد که تکرار و استفاده‌ی نابه‌جا از ابزارهای انسجام از ویژگی‌های عمومی گفتار این بیماران است (ویتیکر ۱۹۷۶؛ آبلر ۱۹۸۳؛ بیلز و دیگران ۱۹۸۵؛ نیکولاس و دیگران ۱۹۸۵؛ ریپچ و ترل ۱۹۸۸؛ اولاتووسکا و دیگران ۱۹۸۸).

اخیراً توجه محققان به جنبه‌هایی از بیماری آلزایمر که در حیطه‌ی جامعه‌شناسی زبان قابل بررسی هستند جلب شده است. همیلتن<sup>۹</sup> (۱۹۹۱)، ضمن بررسی گفتگوهایش با افرادی که دچار اختلال‌های ذهنی بوده‌اند (افراد مبتلا به آلزایمر، اسکیزوفرنی و عقب‌ماندگان ذهنی)، خاطر نشان می‌کند که فروپاشی ارتباطی در این‌گونه افراد بدین سبب رخ می‌دهد که آنان دیگر قادر نیستند در تعامل‌های ارتباطی، خود را به جای طرف مقابل بگذارند. «خود را به جای دیگری گذاشتن... در موفقیت فرد به عنوان طرف گفتگو اهمیت زیادی دارد. فقط هنگامی می‌توانیم در گفتگو به انسجام کلام دست یابیم و حفظ آبرو کنیم که بتوانیم به طور مجازی خود را به جای مخاطب بگذاریم» (ص ۱۶۲). همیلتن، بر اساس تحلیلی دقیق و عمیق از گفتگویش با یک فرد مبتلا به آلزایمر، توجه ما را به این نکته جلب می‌کند که همچنان‌که بیماری رو به وخامت می‌گذارد، مسئولیت مخاطب «عادی» برای حفظ انسجام گفتگو سنگین‌تر می‌شود.

کاری که من انجام داده‌ام و هنوز منتشر نشده، شبیه تحقیق همیلتن است. من در تحقیق خود، که آن نیز تحلیل گفتگوی افراد دچار اختلال گفتار است، به بررسی این

1. Albert

2. Appell

3. Tomoeda

4. Critchly

5. Huff

6. functional vocabulary

7. Martin

8. Fedio

9. Hamilton

نکته پرداخته‌ام که چه‌گونه رو به زوال بودن گفتار فرد مبتلا به آلزایمر بر تصور او از خویش‌ن اثر می‌گذارد. برای رسیدن به این هدف، شرح حال یکی از مبتلایان به آلزایمر را که خود او بازگو کرده است، بررسی کرده‌ام؛ زیرا از طریق روایت پردازش است که ما به تصویری از خویش‌ن دست می‌یابیم و آن را منعکس می‌سازیم. من همچنین محیط اجتماعی‌یی را که بیمار مبتلا به آلزایمر در آن فعالیت می‌کند بررسی کرده‌ام - زیرا شخصیت همه‌ی ما تا حدود زیادی در جامعه شکل گرفته است. ضمن این تحقیق دریافته‌ام که بین تضعیف تصور بیمار از خویش‌ن و محیط اجتماعی‌یی که شرایط سهلی را برای وی فراهم نمی‌سازد رابطه‌ی تنگاتنگی وجود دارد.

تحقیق سبت<sup>۱</sup> (۱۹۹۱) در این مورد، همانند تحقیقاتی که پیش‌تر به آنها اشاره شد، به شیوه‌هایی توجه دارد که در آنها، مخاطب «عادی» می‌تواند واکنش‌های خود را با بیمار سازگار کند و بدین ترتیب، به او امکان دهد که به‌نحوی کارآمد نقش خویش را در گفتگو ایفا نماید. سبت، پس از بررسی دقیق مکث‌هایی که در گفتگوهایش با بیمار وجود داشت، چنین نتیجه می‌گیرد که چون وی هنگامی که می‌بایستی به نوبه‌ی خویش در گفتگو شرکت کند از این کار صرف‌نظر کرده است، به طرف مقابل وقت بیش‌تری داده است تا افکار خود را پیرواند و کامل کند. بدین‌سان، سبت با «سازگار کردن» خویش با نیازهای تعاملی بیمار، توانسته است در او تصویری مؤثر از خویش‌ن پدید آورد؛ اگر چنین نمی‌کرد، امکان داشت که بیمار فردی سردرگم و فاقد قدرت بیان تصور شود. نکته‌یی که سبت بر آن تأکید می‌ورزد و در مقاله‌ی حاضر نیز به آن توجه شده است، این است که توانایی‌های گفتاری فرد مبتلا به بیماری آلزایمر بایستی با توجه به تعامل‌هایی ارزیابی شود که در آنها درگیر می‌شود.

### روش تحقیق

تحلیلی که در این مقاله صورت گرفته از نوعی است که میشلر<sup>۲</sup> (۱۹۸۴) آن را «تحقیق به

مدد کاوشگری»<sup>۱</sup> می‌خواند. هر چند میشلر این اصطلاح را به‌خصوص در مورد داستان‌ها به کار برده است، به نظر من، این نوع تحلیل تقریباً هر نوع تحقیق تعاملی را دربر می‌گیرد. چیزی که در این تحلیل بدان توجه می‌شود فرایندی است که در فراخوانی گفتار دخیل است: «اصولاً هر مجموعه یافته‌یی در متن روش‌هایی که آن مجموعه را پدید آورده و فرض‌هایی که اساس تعبیر آن بوده است جای می‌گیرد.» (ص ۱۳). چنین رویکردی مستلزم تفکر جدی درباره‌ی فرض‌ها و روش‌های هر محقق است. رشته‌های مختلفی - مانند جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، تحلیل کلام<sup>۲</sup>، آموزش و پرورش، روان‌شناسی، حقوق و پزشکی - به این روش تحقیق روی آورده‌اند. به‌رغم آنکه هر رشته‌یی با توجه به مسائل و روش‌شناسی خاص خود، بر جنبه‌های متفاوتی تأکید می‌ورزد، همگی رشته‌ها سعی دارند به مجموعه‌ی مشترکی از مسائل اساسی پردازند که عبارت‌اند از: روش مطالعه‌ی منظم گفتگوها یا روایت‌ها، الگوهای تکرارشونده‌یی که در کاربرد طبیعی زبان پدیدار می‌شوند، بررسی عوامل مختلف اجتماعی و بافتی که بر کاربرد ویژه‌ی زبان تأثیر می‌نهند و کشف فرض‌های ضمنی اجتماعی، سیاسی و روانی در هر قطعه‌ی معین از زبان.

یکی دیگر از وجوه تمایز این نوع تحقیق آن است که حوزه‌ی مطالعه‌ی آن، در مقایسه با تحقیق کمتی، محدود است. زیرا هدف تحقیق به مدد کاوشگری، نه دستیابی به استنباط‌های کلان و عمومی درباره‌ی یک جمعیت، بلکه بیش‌تر بررسی تفصیلی<sup>۳</sup> نقش ویژگی‌های موجود یا ناموجود است. به سبب محدودیت حوزه‌ی مورد بررسی در این‌گونه پژوهش‌ها، نتیجه‌گیری‌ها معمولاً به مورد خاصی مربوط می‌شوند.

### بیمار مورد بررسی

بیماری که گفتارش در این مقاله بررسی شده زنی ۶۵ ساله به نام تینا<sup>۴</sup> است. در ژانویه ۱۹۸۹، پس از انجام یک سلسله آزمایش از جمله آزمون نامگذاری بُستن<sup>۵</sup>، معلوم شد

1. inquiry-guided research

2. discourse analysis

3. in detail

4. Tina

5. Boston Naming test

که وی به بیماری آلزایمر مبتلا است.<sup>(۱)</sup> نتایج این آزمون‌ها نشان‌دهنده‌ی ویژگی‌هایی – چون زوال حافظه‌ی کوتاه‌مدت، اشکال در یافتن واژه‌ها و اشکال در مفاهیم – بود که معمولاً به زوال عقل مربوط می‌شوند و متخصصان تشخیص دادند که وی مراحل خفیف بیماری را می‌گذراند. آخرین آزمایش‌هایی که از تینا (در ژوئیه‌ی ۱۹۹۲) به عمل آمده نشان می‌دهد که بیماری او تا حدودی رو به وخامت نهاده است («در هماهنگی فضایی - حرکتی او اختلال پیش‌تری پدید آمده است، کندتر صحبت می‌کند و بیش‌تر تکرار می‌کند...»)،<sup>(۲)</sup> بدین ترتیب، وی مراحل خفیف تا متوسط بیماری را می‌گذراند.

هنگامی که روایت‌های تینا برای این تحقیق ضبط شد، بیماری او در مرحله‌ی خفیف تا متوسط بود. قرار بود که روایت‌های فراخوانی شده داستان‌هایی از زندگی او باشند. منظور از داستان زندگی «هر گونه گزارش کامل یا ناقصی است که فرد، با فراخوانی یا ذهن‌مود فردی دیگر، به طور کتبی یا شفاهی از زندگی گذشته‌ی خود به دست می‌دهد.»<sup>(۳)</sup> واتسن<sup>۱</sup> و واتسن - فرانک<sup>۲</sup> (۱۹۸۵: ص ۴). نخست نیک<sup>۳</sup>، شوهر تینا – که بیمار ۳۲ سال پیش با وی ازدواج کرده است و او را خیلی خوب می‌شناسد – از تینا درباره‌ی گذشته‌ی او پرس‌وجو کرد و سپس خود من، که با بیمار آشنایی چندانی ندارم و فقط گاه‌گاهی یکدیگر را می‌بینیم، در همان روز درباره‌ی گذشته‌اش از وی سؤال‌هایی کردم. من و نیک توافق کردیم که پرسش‌های خود را به موضوع‌هایی خاص (درباره‌ی دوران کودکی، ازدواج، فرزندان و دوران اقامت تینا در خارج از کشور) محدود کنیم؛ در عین حال، هر دو قرار گذاشتیم که داستان‌ها را در حد امکان به شیوه‌ی طبیعی فراخوانی کنیم. به عبارت دیگر، قرار بود داستان‌هایی که تینا بازگو می‌کرد یا پاسخ‌هایی که می‌داد، گفتگوی جاری را شکل دهد (میشلر ۱۹۸۴: ص ۹۷).

با توجه به اینکه همسر تینا برای او فردی آشنا است، ممکن است چنین تصور شود که رابطه‌ی متقابل آن دو گفتگوی طولانی را بیش‌تر تسهیل کند تا رابطه‌ی من با تینا. اما بررسی دقیق گفتگوی او با هر دو مخاطب، درست عکس این مطلب را ثابت می‌کند: او در صحبت با من، گفته‌های طولانی‌تر و با معناتری را ادا کرد. تحلیل داده‌ها حاکی از آن

است که دو مخاطب او را در فعالیت‌های متفاوتی درگیر ساخته‌اند؛ به نظر می‌رسد که شوهر تینا وی را بیش‌تر به بازشناسی<sup>۱</sup> رویدادهای گذشته‌ی او واداشته، حال آنکه تلاش من بیش‌تر آن بوده است که او این وقایع را به یاد آورد<sup>۲</sup>. این تفاوت تا حدودی ناشی از آن است که گفته‌های شوهر تینا از نوع گفته‌های اصلاحی‌یی هستند که شکل‌گیری روایت را تسهیل نمی‌کنند.

من پیش از تحلیل ماهیت تعامل‌ها، هر دو گفتگوی تینا را توصیف کرده‌ام. با وجود این، به گفتگوی تینا با همسرش بیش‌تر توجه نشان داده‌ام، زیرا صحبت آنها از برخی لحاظ در اثبات ادعای من بسیار حایز اهمیت است. برای تأکید بر تفاوت این دو گفتگو، توجه خواننده را به برخی از جنبه‌های صحبت تینا با خودم جلب می‌کنم.

### بررسی آثار مکتوب در این زمینه

#### ماهیت تعاملی روایت‌پردازی

داستان‌هایی که ضمن گفتگو بیان می‌شوند، از طریق فرایندهای عادی مکالمه پدید می‌آیند و با دیگر ساختارهای گفتگو درمی‌آمیزند (نافسینگر<sup>۳</sup> ۱۹۹۱: ص ۱۵۵). این داستان‌ها که بخشی از محاورات روزمره را تشکیل می‌دهند، در واکنش نسبت به گفته یا گفته‌های مخاطب (جفرسن<sup>۴</sup> ۱۹۷۸)، در موقعیتی خاص از گفتگو بیان می‌شوند (بومن<sup>۵</sup> ۱۹۸۶). احتمال دارد که یکی از گفته‌های مخاطب موجب بازگویی روایتی شود و آن‌گاه راوی، با همکاری مخاطب، داستان را پردازد. به عبارت دیگر، داستان در جریان گفتگوی راوی و شنونده (تکس<sup>۶</sup> ۱۹۷۴) شکل می‌گیرد. با این همه، راوی در مکالماتی که مضمون آنها یک داستان است، نسبت به مکالمات بدون داستان (مثل تعارفات)، سهم بیش‌تری دارد. هر چند سهم مخاطب در مکالمه از نظر کمی اندک است، گزارش‌های تحلیل‌گران نشان می‌دهد که گفته‌های مخاطب در پدید آمدن داستان بسیار حایز اهمیت است (مندلیوم ۱۹۸۹: ص ۱۱۶).

1. recognizing

2. recall

3. Nafsinger

4. Jefferson

5. Bauman

6. Sacks



بازگویی داستان‌ها اغلب با تعامل یا تبادل گفتاری اولیه بین طرفین صحبت همراه است که طی آن، راوی به مخاطب می‌فهماند که آماده‌ی بازگویی یک داستان است؛ برای مثال، راوی می‌گوید: شنیده‌یی که چه اتفاقی افتاده است؟ - نه، برایم تعریف کن (و در پی آن، داستان بیان می‌شود). یا ممکن است یکی از طرفین گفتگو دیگری را به بازگویی یک داستان تشویق کند؛ مثلاً بگوید: یکی از خاطره‌های فراموش‌نشده‌ت را برایم تعریف کن. - بسیار خوب، ماجرای راکه در بچگی برایم اتفاق افتاد برای تو تعریف می‌کنم (و به دنبال آن، داستان بازگو می‌شود). این مثال‌ها یکی از جنبه‌های تعاملی بودن داستان‌پردازی را روشن می‌کنند. گفته‌های شنونده، نه فقط در تعیین شیوه‌ی بازگویی داستان، بلکه در تعیین آنچه بازگو می‌شود نقش مهمی دارد. در مثال دوم، چنانچه شنونده تغییر عقیده دهد و بگوید: نه، ماجرای راکه در دوران کودکی‌ت رخ داده است برایم تعریف نکن، یکی از خاطرات فراموش‌نشده‌ت را برایم بازگو کن، در آن صورت، احتمالاً داستان راوی با آنچه در پاسخ به رهنمود پیشین بیان می‌شد، تفاوت زیادی خواهد داشت. بنابراین، رهنمود شنونده در شکل‌گیری انواع خاص روایت اهمیت زیادی دارد.

هنگامی که راوی داستان را آغاز کرد، شنونده باید نقش خود را به‌نحوی ایفا کند که داستان ادامه یابد و این عمل نیز تعاملی است. هر چند مسئولیت داستان‌گویی بر عهده‌ی راوی است، اما در این تبادل مرحله‌ی وجود دارد که طی آن شنونده نیز نقشی بر عهده می‌گیرد. چنانچه دفعاتی که شنونده صحبت کرده است به صورت یک پیوستار ترسیم گردد، این پیوستار درجات متفاوتی از دخالت او را در مکالمه به نمایش خواهد گذاشت. برای مثال، ممکن است شنونده به صورتی غیر فعال در گفتگو شرکت کند، یعنی در داستان «مداخله»<sup>۱</sup> نکند (سکوت مخاطب تلویحاً به منزله‌ی تشویق راوی به ادامه‌ی صحبت است)؛ یا ممکن است مخاطب گفته‌های راوی را (با ادای کلماتی حاکی از تشویق به ادامه‌ی داستان، نظیر آهان یا راستی؟) تأیید کند؛ یا چیزهایی (برای همکاری با راوی) بگوید که احتمالاً موجب طولانی‌تر شدن داستان شوند؛ و یا با

گفته‌های خویش (مثلاً طرح کردن موضوعی تازه) راوی را از مسیر داستان خارج کند. من در این بررسی، اصطلاح اصلاح<sup>۱</sup> را از شگلایف<sup>۲</sup> و دیگران (۱۹۷۷) برگرفته‌ام و براساس آن، دو نوع آخر از گفته‌های مخاطب، یعنی بسط و تغییر، را زیر عنوان «گفته‌های اصلاحی»<sup>۳</sup> طبقه‌بندی کرده‌ام. هر دو نوع این گفته‌ها، در صورتی که زیاد به کار روند، ممکن است از بسط و پرورش داستان جلوگیری کنند. برای نشان دادن میزان مشارکت مخاطب در گفتگو باید پیوستاری مانند نمودار ۱ ترسیم کنیم.

شگلایف و دیگران (۱۹۷۷: صص ۳۶۴-۳۶۸) دو وجه تمایز عمده را در انواع اصلاح مد نظر می‌گیرند: نخست، اصلاح خودانگیخته<sup>۴</sup>، که بدون رهنمود صورت می‌پذیرد و به خلاف اصلاح به ابتکار عمل دیگری<sup>۵</sup> است که پس از رهنمود گرفتن انجام می‌شود؛ دوم، اصلاح گفته‌ی خویشتن<sup>۶</sup>، که توسط کسی که گفته‌ی قابل اصلاحی را ادا کرده است انجام می‌شود و به خلاف اصلاح توسط دیگری<sup>۷</sup> است که به وسیله‌ی شخصی دیگر صورت می‌گیرد. مثال‌های این نوع اصلاح‌ها به شرح زیرند:

(الف) اصلاح خودانگیخته‌ی گفته‌ی خویشتن

ن: او داشت اسم همه‌ی کسانی را که امسال منظورم این است که طی این سه ماه رفته بودند به من می‌گفت می‌دانی...

(ب) اصلاح توسط دیگری و به ابتکار عمل دیگری

آ: به صدای کبوترها گوش کن

ب: فکر می‌کنم بلدرچین باشند

(ج) اصلاح گفته‌ی خویشتن به ابتکار عمل دیگری

آ: تا حالا هیچ به درمانگاه رفته‌ای؟

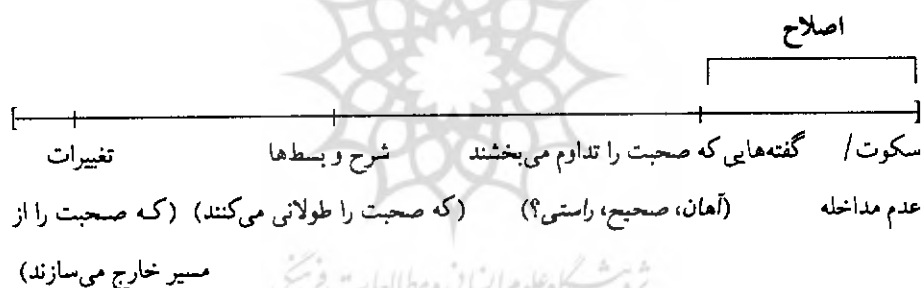
ب: چی؟

ج: تا حالا هیچ به درمانگاه رفته‌ای؟

بدین ترتیب، به عقیده‌ی شگلایف و دیگران، گفته‌های اصلاحی آنهایی هستند که

- |                          |                 |                           |
|--------------------------|-----------------|---------------------------|
| 1. repair                | 2. Scheglaff    | 3. repair utterances      |
| 4. self-initiated repair |                 | 5. other-initiated repair |
| 6. self-repair           | 7. other-repair |                           |

بایستی توسط گوینده یا شنونده تصحیح گردند یا تغییر داده شوند. از آنجا که تحقیق حاضر بیش تر برای بررسی چگونگی تأثیر گفته‌های مخاطب بر بسط و پرورش داستان است، بیش از هر چیز به گفته‌هایی توجه کرده‌ام که توسط مخاطب ادا شده‌اند، یعنی گفته‌هایی که نه فقط گفته‌های راوی را تغییر می‌دهند یا اصلاح می‌کنند، بلکه در عین حال ممکن است از بسط و پرورش داستانی که در شرف تکوین است جلوگیری کنند. با توجه به اینکه هدف از گفتگو تشویق راوی به تداوم صحبت است، گاه احتمال دارد که گفته‌های مخاطب - نظیر همکاری بیش از حد لزوم با راوی، یا شرح و بسط‌هایی که رشته‌ی تفکر راوی را پاره می‌کنند - داستان را از مسیرش خارج سازند. چنان‌که بعداً ضمن تحلیل خواهیم دید، گفته‌های اصلاحی یکی از مخاطبان (شرح و بسط‌ها و تغییرات) به حدی می‌رسند که دیگر به هیچ وجه کار داستان‌پردازی را تسهیل نمی‌کنند.



نمودار ۱: پیوستار میزان مشارکت مخاطب در گفتگو

بازگویی سرگذشت خویشتن، حافظه، به یادآوری و بازشناسی

عمل بازگویی گذشته یا بازسازی زندگینامه‌ی هر فرد توسط خود او دو فایده دارد. نخست، با این کار رخدادها و تجربیاتی که در لحظه‌ی بازگویی، به طور کلی، افکاری درهم و برهم و نامنظم‌اند نظم و ترتیب می‌یابند (جی ۱۹۹۲).<sup>(۲)</sup> یعنی این عمل نوعی دریافتن واقعیت یا پی بردن به گذشته‌ی خویش بر اساس تجربیات کنونی است. دوم، با این کار انسان جنبه‌های مختلف زندگی خود را کنار هم می‌نهد و تصویری از خویشتن

ترسیم می‌کند یا، چنان‌که ردلی<sup>۱</sup> (۱۹۹۰) بیان کرده است، هویت شخصی خویش را مشخص می‌سازد. این دو عمل، یعنی خودسازی<sup>۲</sup> و پی بردن به گذشته‌ی خویش، با یکدیگر بی‌ارتباط نیستند؛ در واقع، عمل پی بردن به گذشته‌ی خویش همان عمل خودسازی است. به عقیده‌ی پوکینگهورن<sup>۳</sup> (۱۹۹۸: ص ۱۵۰)، «ما در قالب روایت به هویت شخصی و تصویری از خویشتن دست می‌یابیم و با بیان داستانی که بسط و پرورش می‌یابد، به وجود خویش کلیت می‌بخشیم.»؛ بدین ترتیب، وی هر دو نقش داستان‌پردازی را به شکلی گویا جمع‌بندی می‌کند.

بیان حال یا بازسازی وقایع زندگی خویش به حافظه‌ی انسان بستگی زیادی دارد؛ زیرا توانایی ما در بازسازی گذشته‌هایمان به توانایی به‌یادآوری وقایع گذشته وابسته است. اما این بدان معنا نیست که ما قادریم همه‌ی رخدادها و جزئیات زندگی خود را دقیق و روشن به‌خاطر آوریم، یا حتی توالی زمانی دقیق آنها را به‌یاد داشته باشیم.<sup>(۳)</sup> در واقع، اگر از هر یک از ما درخواست شود که سرگذشت خود را فی‌البداهه و برای نخستین بار تعریف کنیم، هیچ‌کدام از توالی دقیق وقایع بدان گونه که در زندگی ما رخ داده‌اند آگاه نیستیم. یعنی ما، پیش از آنکه به بازگویی داستان زندگی خویش بپردازیم، در ذهن خود هیچ صورت منظمی از رخدادها نداریم؛ به بیان دقیق‌تر، این عمل داستان‌پردازی است که به رخدادها نظم و ترتیب می‌بخشد. بنابراین، نظم دادن به وقایع در یک قالب روایی و خطی در ساختن (یا بازسازی) گذشته‌ی ما بسیار حایز اهمیت است.

بعضی از خاطرات بااهمیت‌تر از خاطرات دیگرند. به گفته‌ی لیند<sup>۴</sup>، «خاطره‌ی مهم قابلیت بازگویی مکرر را دارد» (۱۹۸۷: ص ۳۴۴). به این معنی که احتمال دارد هر بار که فرد سرگذشت خویش را بازگو می‌کند، این خاطره‌ی مهم را به‌یاد آورد.<sup>(۴)</sup> هر چند ممکن است که راوی (ضمن بازگویی سرگذشت خویش) به رویدادی در گذشته پی برده باشد، اما گاه امکان دارد که بر اساس تجربه‌های تازه‌تر، درک تازه‌یی از آن پیدا کند. (البته این موضوع درباره‌ی خاطراتِ بارها تعریف‌شده که تعبیر آنها به طور کلی معمولاً

1. Radley

2. self-construction

3. Polkinghorne

4. Linde

تغییر نمی‌کند، صادق نیست.) آنچه راوی قبلاً از رخدادی ادراک کرده متأثر از مجموعه‌ی عوامل اجتماعی - مانند زمان، مکان، موقعیت و مخاطب - بوده است که برخی از آنها در نوبت بعدی به خاطر آوردن آن رویداد، به همان‌گونه نخواهند بود. بایستی توجه داشت که به یادآوری با بازشناسی تفاوت دارد. به گفته‌ی تالوینگ<sup>۱</sup> (۱۹۷۶: ص ۴۱)، به یادآوری و بازشناسی هر دو عبارت‌اند از «فرایندهای حافظه‌ی که به طور زیرساختی موجب می‌شوند ردّ اطلاعات به آگاهی از برخی از ویژگی‌های رخداد محرک اولیه<sup>۲</sup> تبدیل شود.» اما به یادآوری، در مقایسه با بازشناسی، مستلزم عناصر بافتی بیش‌تری است. هالینگورث<sup>۳</sup> (۱۹۱۳: ص ص ۵۳۲-۵۳۳) این وجه تمایز را به‌خوبی دریافته و چنین نوشته است:

به یادآوری آن جنبه از فرایند حافظه است که محیط<sup>۴</sup>، یعنی زمینه یا مجموعه‌ی از تداعی‌ها را به شکلی کاملاً آگاهانه دربر می‌گیرد، اما فاقد عنصر کانونی<sup>۵</sup> مورد نظر است... در بازشناسی، عنصر کانونی به صورت احساس یا تصویری ذهنی وجود دارد و بحث این نیست که آیا این عنصر موجب به یاد آوردن محیط یا زمینه‌ی کمابیش معینی خواهد شد یا نه...

در اینجا هالینگورث فقط به توصیف تفاوت‌های بین به یادآوری و بازشناسی، به عنوان روش‌های سنجش یادداری نمی‌پردازد، بلکه بیش‌تر به تفاوت‌های موجود در فرایند زیرساختی توجه می‌کند. نظریه پردازانی چون نورمن<sup>۶</sup> (۱۹۶۸) نیز معتقدند که عنصر بافتی چیزی است که به یادآوری را از بازشناسی متمایز می‌سازد. هر دو مورد مستلزم تداعی بین خاطره و بافت‌اند؛ اما کاری که در بازشناسی صورت می‌گیرد رسیدن از خاطره به بافت است، حال آنکه در به یادآوری جریان به عکس است، یعنی با دستیابی به بافت، خاطره به یاد آورده می‌شود (همچنین - تالوینگ ۱۹۷۶).

کینچ<sup>۷</sup> (۱۹۷۰)، تفاوت‌های بین بازشناسی و به یادآوری را تعیین و تبیین کرده و معتقد است که به یادآوری متضمن مراحل بازیابی و تصمیم‌گیری است، حال آنکه بازشناسی تنها متضمن تصمیم‌گیری است. وی خاطر نشان می‌کند (ص ۳۳۷) که در بازشناسی

1. Tulving

2. original stimulus event

3. Hollingworth

4. setting

5. focal element

6. Norman

7. Kintsch

«خاطره از نظر حسی حضور دارد و بازیابی تصویر متناظر با آن در حافظه کاری ساده است.» در به یادآوری، خاطره‌ها / محرک‌ها حضور ندارند و بایستی آنها را در حافظه بازیابی کرد و «بازیابی مستلزم رسیدن از یک رو یاد<sup>۱</sup> به ردیادی دیگر است.» اندرسن<sup>۲</sup> و باور<sup>۳</sup> (۱۹۷۲، ۱۹۷۴)، تعبیرهای دیگری از این فرایند دوبرحله‌یی به دست داده‌اند.

#### ساختارپنددار به عنوان ابزاری انسجامی

انسجام زمانی ایجاد می‌شود که تعبیر عنصری از کلام به عنصری دیگر وابسته باشد؛ یعنی انسجام در صورتی به وجود می‌آید که عنصری بر عنصر دیگر دلالت کند به نحوی که هر جفت از عناصر وابسته یا مستقل «پیوندی انسجام دهنده» به وجود آورد (هلیدی<sup>۴</sup> و حسن ۱۹۷۶). به عبارت دیگر، معنی یک عنصر زبانی، چه در جمله‌یی واحد و چه در جمله‌های متعدد، به عنصر زبانی دیگری وابسته است. برخی از این عناصر عبارت‌اند از: حروف تعریف، ضمائر، عناصر جایگزین شونده، حذف‌ها، ارجاع‌ها، حروف ربط و تکرار. همچنین ساخت‌های بندی، چنان‌که جی (۱۹۹۲) تعریف کرده، ممکن است نقش انسجام دهنده داشته باشند.

جی ادعا می‌کند که این نوع ساختار جنبه‌ی همگانی دارد و معتقد است که بندها «زاییده‌ی ساز و کار ذهنی‌ای هستند که انسان به مدد آن سخن می‌گوید» (ص ۱۱۷) و نیز «این ساختارها نمودی از واحدهای توانش روایت‌پردازی / صحبت کردن انسان‌اند» (ص ۱۲۵). بنا بر تعریف او، بندها مجموعه‌یی از چند «سطر» درباره‌ی یک موضوع کمینه‌ی واحدند و به نحوی سازمان یافته‌اند که از نظر وزنی و نحوی با یکدیگر پیوند دارند. سازماندهی بندی، سطرها یا مفاهیم را به یکدیگر می‌پیوندد و از این رو، نقشی انسجام‌دهنده دارد. هر بند نشانه‌ی یک جابه‌جایی در کنش، شخصیت، افراد درگیر در ماجرا یا زمان است. قطعه‌ی زیرین از کتاب شیفرین<sup>۵</sup> (۱۹۸۷: صص ۴۹-۵۰) برگزیده شده، اما جی (۱۹۲۰: ص ۱۰۵) آن را تقطیع و به ساخت بنددار تبدیل کرده است:

1. memory trace

2. Anderson

3. Bower

4. Halliday

5. Schiffrin

بند ۱: دیدگاهی که درباره‌ی آن استدلال می‌شود

۱. من به این موضوع اعتقاد دارم.
۲. هر چه قرار است پیش بیاید پیش می‌آید.
۳. می‌دانی، معتقدم که این تقدیر است.
۴. واقعاً تقدیر است.

بند ۲: بیان تجربه‌ی شخصی در تأیید این دیدگاه

۱. چون شوهرم برادری داشت،
۲. که در تصادف اتومبیل کشته شد،
۳. در حالی که مرد دیگری هم در اتومبیل بود،
۴. که حتی یک خراش هم برنداشت.

بند نخست موضوع تقدیر را به صورت نسبتاً کلی مطرح می‌کند؛ بند دوم، با بیانی دقیق‌تر و نیز با مثالی ملموس، این موضوع را روشن‌تر می‌سازد. بند دوم با شرح و بسط موضوع تقدیر، بند نخست را تأیید می‌کند؛ در این بند همچنین یک جابه‌جایی در شخصیت (گوینده درباره‌ی برادر شوهرش صحبت می‌کند)، کنش (تصادف اتومبیل) و زمان (گذشته) مشاهده می‌شود.

از آنجا که قطعه‌ی برگزیده‌ی بالا (مثل بقیه‌ی داده‌های این مقاله) صورت نوشتاری متنی شفاهی است، تصور دقیقی از نوای گفتار راوی به دست نمی‌دهد؛ یعنی خواننده در نمی‌یابد که «صدای گوینده چه افت و خیزی داشته، چه گونه هجاها را بلند یا کوتاه کرده، چه گونه سخن گفتنش را سرعت بخشیده یا کند کرده و در چه جاهایی تردید یا مکث کرده است.» (جی ۱۹۹۲: ص ۱۰۶). این ویژگی‌ها نه فقط نگرش‌ها، نظرها، انگیزه‌ها و عواطف گوینده را منتقل می‌کنند، بلکه در عین حال، وزن کلی کلام او را تشکیل می‌دهند. یکی از شیوه‌هایی که بنا بر آن می‌توان تا حدودی این ویژگی‌های «شفاهی» را در یک متن نوشتاری منعکس کرد ابداع یا استفاده از نشانه‌های نوشتاری است که به مدد آنها سعی می‌شود «نقشی که صدا ایفا می‌کند» ثبت گردد. سطرها و بندها به همین منظور به کار می‌روند.

اینک به اختصار، به شیوه‌های شناسایی چنین واحدهایی می‌پردازیم. در مثال بالا،

نقطه در پایان سطر نشان‌دهنده‌ی افت صدا، یعنی، اتمام است (بدین معنا که از نظر گوینده، موضوع تمام شده یا به پایان رسیده است). جی چنین حرکت زیر و بمی را «پایانه‌ی اتمام»<sup>۱</sup> می‌نامند. به‌عکس، ویرگول در پایان سطر نشانه‌ی افت و خیز اندک صدا است. این بدان معنا است که پیام به پایان نرسیده، بلکه اطلاعات بیش‌تری در راه است. جی این حرکت زیر و بمی را «پایانه‌ی تداوم»<sup>۲</sup> می‌خوانند. مجموعه‌ی بی‌سپور یا مفاهیمی که به لحاظ موضوع به یکدیگر وابسته‌اند یک بند را پدید می‌آورند؛ همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، می‌توان هر بند را بر اساس جابه‌جایی کانون توجه، شخصیت، دیدگاه و کنش شناسایی کرد.

بندها برای تقطیع گفتگوی طولانی به کار می‌آیند. با استفاده از این تمهید، مفاهیم یا سطرها سازماندهی می‌شوند و بدین ترتیب، می‌توان به‌نوبت شماری از مفاهیمی را که از نظر موضوع به یکدیگر وابسته‌اند از مفاهیم دیگر «تفکیک کرد». بندها نقش انسجام‌دهنده نیز دارند؛ از آنجا که شالوده‌ی هر بند، بندهای پیش از آن است، به مدد آنها می‌توان تشخیص داد که بندهای متفاوت روی هم‌رفته چه نقشی در سازماندهی کلی کلام یک متن دارند.

### تحلیل داده‌ها

توصیف گفتگوی تینا با مؤلف مقاله

بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که بندها در گفتگوی تینا با من و با همسرش، به گونه‌ی متفاوت عمل می‌کنند. برای نمونه، بخش آغازی گفتگوی تینا را با خودم ارائه می‌کنم.

مثال الف

بند ۱: مطرح کردن موضوع اصلی داستان

م: تینا، وقتی به گذشته‌ات فکر می‌کنی، چه خاطره‌ی برایت از همه زنده‌تر است؟

ت: آ [ ] خوب فکر می‌کنم چیزی که برایم خیلی زنده است

آ خاطرات بیماری من است،



و آ اینکه حتی نمی‌توانستم راه بروم.

**بند ۲: تأیید موضوع اصلی یا تمرکز بر یک رویداد**

[...] و آ پدرم ناچار بغلم می‌کرد و به اینجا و آنجا می‌برد،

و آ [...] می‌دانی.

وضعیت بدی بود،

اما باعث شد که همه به هم نزدیک شویم

**بند ۳: جزئیات پیش‌تر در مورد آن رویداد**

و آ می‌دانی

آنها پشتم را بدون بیهوشی سوراخ کردند،

[...] و من تازه یک نوجوان بودم.

و آ چیز بود آ

مادرم نمی‌دانست که قرار است مرا جراحی کنند.

**بند ۴: تکرار موضوع اصلی**

و آ

حالم بدتر و بدتر می‌شد،

این وضع ادامه داشت،

و فکر می‌کنم آنها احساس کردند که باید کاری بکنند.

**بند ۵: تکرار موضوع بند ۳**

و فکر می‌کنم مادرم وقتی فهمید که آنها پشتم را سوراخ کرده‌اند عصبانی شد.

م: تینا، چه خاطره‌های دیگری داری؟

**بند ۶: نتیجه‌گیری از داستان (به رغم وقفه‌ها و تکرار نکات بیان‌شده در بند ۲)**

و آ [...]

وضع بدی بود.

خوب، من آ،

پدرم بغلم می‌کرد،

و آ به همه جا می‌برد،

و این ما را واقعاً به هم نزدیک کرد چون آ

وضعیت این‌طور بود.

هر بند دید تازه‌یی دارد یا اطلاعات بیش‌تری به دست می‌دهد و بدین ترتیب، مفهوم اصلی که در آغاز مطرح شده است بسط می‌یابد. بند نخست توجه مخاطب را به اختصار

به موضوع اصلی داستان تینا، یعنی بیماری او، جلب می‌کند. تینا این دلمشغولی را در بندهای ۲-۳، که به عمل جراحی او مربوط می‌شوند، بسط می‌دهد. بند ۴ نیاز به عمل جراحی را، که در بند ۳ به آن اشاره شده بود، توجیه می‌کند و نیز جزئیاتی درباره‌ی بیماری تینا به دست می‌دهد. نکاتی که تینا در بند ۵ مطرح کرده بود، از طریق تکرار، به نکات موجود در بند ۳ مربوط می‌شوند. یکی از سطرهای بند ۶، که بند پایانی است، (وضعیت این‌طور بود) تکرار نکته‌ی است که در آغاز کلام مطرح شده بود (وضعیت بدی بود). بدین ترتیب، سطور مختلف هر بند، با تکرار سطرها و یا مفاهیم پیشین، «متن را به هم می‌پیوندند و آن را به کلیتی با معنا تبدیل می‌کنند» (جی ۱۹۹۲: ص ۱۰۷). جالب است که هر چند من موضوع جدیدی را در این بین مطرح کرده‌ام، داستان تینا با بند ۶ به پایان می‌رسد. وی به این سؤال من که تینا، چه خاطره‌های دیگری داری؟، پاسخی نمی‌دهد. در عوض، با تکرار نکات آغازی، روایت خود را به اتمام می‌رساند.

قطعه‌ی بالا نشان می‌دهد که چه گونه هر بند به تدریج بر اطلاعات موجود در روایت تینا می‌افزاید: هر بند هم به لحاظ ساختاری و هم از نظر موضوعی، داستان را بسط می‌دهد و تینا به شیوه‌ی پیچیده از عهده‌ی این کار برمی‌آید. در قطعه‌ی زیرین نیز شواهدی وجود دارد که این نکته را تأیید می‌کند؛ در این بخش، او درباره‌ی زمانی صحبت می‌کند که شوهرش در دوران اقامتشان در هندوستان سخت بیمار شده بود.

مثال ب

بند ۴۳: چگونگی رفتن تینا به هندوستان

ت: خوب آ [ . . . ] یک‌روز نیک به خانه آمد و گفت، «قرار است به هندوستان برویم و چند سال در آنجا بمانیم.»

رئیسش می‌خواست آمی‌خواست کسب و کاری در آنجا راه بیندازد.

خوب ما هم رفتیم،

و بچه‌ها را هم بردیم [م: صحیح]

بند ۴۴: مقدمه‌چینی برای واقعه‌ی بیمار شدن شوهرش

به این ترتیب، آنها در هندوستان تجربه‌ی به دست آوردند که خوب بود،

و آن تجربه و دوران خیلی خوبی بود.

اما آخر کار اتفاق خیلی بدی برای ما پیش آمد، چون شوهرم دچار مرضی شد که به آن می‌گویند اسهال مناطق گرمسیری.

**بند ۴۵: بیماری اسهال مناطق گرمسیری**

و آ اسهال مناطق گرمسیری مخاط معده را تغییر می‌دهد. و به همین دلیل، غذا سریع‌تر از حد معمول دفع می‌شود.

**بند ۴۶: کمک گرفتن از مادرش**

[ . . ] و همین‌طور شوهرم،

یک‌روز به او نگاه کردم و فکر کردم، «نمی‌توانم او را سالم به وطن برگردانم.» و بنابراین آ مادرم، به مادرم تلفن کردم.

**بند ۴۷: کمک مادر تینا به او**

مادرم در آژانس مسافرتی کار می‌کند،

و زیاد به اینجا و آنجا سفر می‌کند

و آ مادرم گفت، «او را به درمانگاه میو<sup>۱</sup> می‌بریم.»

**بند ۴۸: بهبود یافتن نیک**

درمانگاه میو از درمانگاه‌های خیلی خوب ایالات متحده است،

و آ فکر می‌کنم شاید بهترین درمانگاه باشد.

و آ بنابراین همین کار را کردیم،

او را به درمانگاه میو بردیم،

و جاننش را نجات دادیم.

**بند ۴۹: بازگشتن به بیماری نیک**

اما او خیلی ضعیف شده بود،

واقعاً ضعیف شده بود،

وزنش خیلی کم شده بود.

**بند ۵۰: بازگشتن به نگرانی تینا از بیماری نیک**

مدتی به صرافت نیفتادم،

و بعد یک‌روز به او نگاه کردم و گفتم، «چه به روزش آمده؟»

آنقدر از بین رفته که تقریباً چیزی از او باقی نمانده.»

وحشتناک بود.

**بند ۵۱: کمک مادر تینا و بهبود یافتن نیک**

آن‌روز مادرم او را به درمانگاه رساند.  
و فوری او را تحت مراقبت قرار دادند،  
به این ترتیب او از بیماری جان سالم به‌در برد.  
خدا را شکر آ

**بند ۵۲: ارتباط بافتی بین این رویداد و اقامت تینا در هندوستان**

عاشق هندوستان بودم،  
هنوز هم هندوستان را دوست دارم و همیشه دوستش خواهم داشت.  
و آما این اتفاق خیلی مرا ترساند.  
م: حق داشتی بررسی.  
ت: آه بله، خیلی وحشتناک بود.

در این مثال، همانند مثال پیشین، می‌بینیم که با هر بند موضوع داستان بسط پیدا می‌کند. در بند ۴۳، تینا پیش از آنکه موضوع بیماری شوهرش را در بند ۴۴ مطرح کند، از چگونگی رفتنش به هندوستان صحبت می‌کند. در بند ۴۵، از موضوع داستان خارج می‌شود و برای من توضیح می‌دهد که اسهال مناطق گرمسیری چیست و سپس در بند ۴۶، داستان را دوباره پی می‌گیرد. در بند ۴۷، او درباره‌ی پیشنهاد مادرش مبنی بر انتقال نیک به درمانگاهی در ایالات متحده صحبت می‌کند. در بند ۴۸، همانند بند ۴۵، تینا بار دیگر از موضوع داستان خارج می‌شود و علت انتقال شوهرش را به آن درمانگاه توضیح می‌دهد. در بند ۴۹، تینا بار دیگر درباره‌ی بیماری نیک صحبت می‌کند و بدین ترتیب، داستان را پی می‌گیرد. افکاری که در بند ۵ مطرح شده‌اند (وحشتناک بود) تکرار افکار او در آغاز روایت‌اند (اتفاق خیلی بدی برای ما پیش آمد، بند ۴۴). همین‌طور، افکار او در بند ۵۱ (آن‌روز مادرم او را به درمانگاه رساند... به این ترتیب او از بیماری جان سالم به‌در برد) تکرار افکار بیان‌شده در بند ۴۷ (مادرم... گفت «او را به درمانگاه میو می‌بریم» و بند ۴۸ (و جانش را نجات دادیم...) است. تکرار افکار پیشین، مقدمه‌ی بند پایانی، یعنی بند ۵۲، است که طی آن، تینا بار دیگر این رویداد را به عنوان واقعه‌ی بیان می‌کند

که در دوران اقامتش در هندوستان رخ داد.

### توصیف گفتگوی تینا با شوهرش

به عکس مورد پیشین، گفتگوی تینا با همسرش قابل تقطیع به بندهای مختلف نیست. قطعه‌ی منتخب زیرین منظور مرا روشن می‌کند.

#### مثال ج

- ۲۰۴ ن: تینا، چه خاطره‌ی دیگری از دوران بچگیت به یاد داری؟  
۲۰۵ تو در پیوریا<sup>۱</sup> بزرگ شدی  
۲۰۶ ت: بله [ . ]  
۲۰۷ ن: و به مادرت اشاره کردی و آ [ . . ]  
۲۰۸ موقعی که بچه بودی مشکلی برایت پیش آمد  
۲۰۹ ت: چه مشکلی پیش آمد نیک؟  
۲۱۰ ن: خوب تو به من بگو  
۲۱۱ ت: خوب پدرم مرد؟  
۲۱۲ ن: خوب آن یکی از اتفاق‌های بچگیت بود،  
۲۱۳ اما پیش از آن  
[ . . . ]  
۲۱۴ ن: تو مریض شدی / سخت مریض شدی  
[ . . . ]  
۲۲۵ ن: با تو چه کردند؟  
۲۲۶ ت: وای پشتم را سوراخ کردند نمی‌توانستند بیهوشم کنند  
۲۲۷ چون آ وضع خیلی وخیم بود و آ

در مثال ج، همانند بقیه‌ی گفتگوی تینا با شوهرش، نشانی از ساخت‌های بنددار نیست. این تا حدودی بدان سبب است که تعامل تینا و نیک به صورت مکالمه است. (۵) هر چند این قطعه نیز به بیماری دوران کودکی تینا مربوط می‌شود، اما روایت قبلی حاوی اطلاعات بسیار بیش‌تری است؛ در اینجا ما نه از طریق گفته‌هایی روایت‌گونه، بلکه از طریق پاسخ‌های کوتاهی که به رهنمودهای شوهرش می‌دهد، از بیماری او آگاه

می‌شویم و شوهر او ناچار است برای بیرون کشیدن این اطلاعات به او رهنمود دهد. می‌بینیم که وقتی شوهر تینا از وی سؤال می‌کند، او ظاهراً تمایلی به داستان‌گویی ندارد. هنگامی که نیک به امید آنکه تینا را به صحبت کردن وادارد سؤال می‌کند هنگامی که بیمار بود با او چه کردند (سطر ۲۲۵)، او بسیار کم‌تر از زمانی که داستان را برای من تعریف می‌کرد وارد جزئیات می‌شود و در عوض، با صراحت و به اختصار جواب می‌دهد که پشتش را سوراخ کردند (سطر ۲۲۶) و نمی‌توانستند بیهوشش کنند چون حالش خیلی وخیم بود (سطر ۲۲۷).

این گرایش در موارد دیگر نیز مشاهده می‌شود. در مثال زیر، تینا و نیک درباره‌ی دوران اقامتشان در هندوستان و سفر مادر تینا به آنجا صحبت می‌کنند.

#### مثال د

- ۲۰ ن: مادرت به آنجا آمد؟  
 ۲۱ ت: بله بله  
 ۲۲ ن: مادرت از هندوستان خوشش آمد؟  
 ۲۳ ت: او خیلی دلش می‌خواست به هندوستان بیاید  
 ۲۴ فکر می‌کنم از آنجا خوشش آمد  
 ۲۵ ن: بعضی از کارهایی را که در آنجا شروع کردی به خاطر می‌آوری؟  
 ۲۶ درمانگاه را به یاد داری؟ از درمانگاه برابیم بگو  
 ۲۷ ت: خوب درمانگاه چیز بود مدتی در آنجا کار کردم، درست است؟ [از ن می‌پرسد]  
 ۲۸ ن: تو کمک کردی که درمانگاه راه بیفتد  
 ۲۹ ت: بله، کمک کردم که درمانگاه راه بیفتد  
 ۳۰ ن: یک ساختمان خالی وجود داشت درست است؟ یادت هست؟ آن طرف خیابان؟ [ . . . ]  
 ۳۱ و تو دو پزشک برای آنجا گیر آوردی  
 ۳۲ ت: دو پزشک برای آنجا گیر آوردم / زن و مرد  
 ۳۳ ن: درست است و آ بعد چه؟  
 [ . . . ]  
 ت: آنها هفته‌ی یک‌بار به آنجا می‌آمدند و مردم هم از دهات می‌آمدند  
 ۳۴ به درمانگاه می‌آمدند و  
 ۳۵ ن: یادت هست چطور درمانگاه را راه انداختی؟  
 ۳۶ ت: درمانگاه را راه انداختم  
 راه انداختم

در اینجا نیز، همانند مثال پیشین، صحبت تینا به داستان تبدیل نمی‌شود. نیک چندین بار از او سؤال می‌کند: در سطر ۲۰، نیک از تینا می‌پرسد که آیا مادرش به هندوستان آمد یا نه، اما در اینجا همانند مثال ج، پاسخ تینا بسیار کوتاه است. نیک همچنان به او رهنمود می‌دهد، اما پاسخ تینا به هر پرسش بسیار مختصر است. هنگامی که نیک در سطر ۲۶ می‌پرسد، درمانگاه را به یاد داری؟ از درمانگاه برایم بگو، پاسخ تینا نشانه‌دهنده‌ی تردید او است؛ زیرا می‌گوید، مدتی در آنجا کار کردم، درست است؟ وی از نیک تأیید می‌خواهد و این تلویحاً بدان معنا است که تینا درباره‌ی آن رویداد خاص تردید دارد. در هیچ مرحله‌ی از مثال د صحبت او به روایت تبدیل نمی‌شود، بلکه در سطح مکالمه باقی می‌ماند.

بررسی نقش مخاطب در گفتگوی تینا و نیک. یکی از دلایلی که صحبت تینا با شوهرش در سطح مکالمه باقی می‌ماند این است که بسیاری از گفته‌های نیک او را به ادامه‌ی صحبت تشویق نمی‌کنند، بلکه گفته‌هایی لابه‌لای حرف‌های تینا هستند که از بسط صحبت او جلوگیری می‌کنند. در مثال‌های زیرین، من از گفته‌های نیک آنهایی را که در این مقوله جای می‌گیرند، با علامت پیکان مشخص کرده‌ام؛ در این موارد، او کلام تینا را تصحیح می‌کند، تغییر می‌دهد یا اینکه بسط می‌دهد (و بدین ترتیب، اصلاح می‌کند):

#### مثال هـ

- ن: چه شد که مرد؟  
 ت: او دچار آ‌دچار آ‌ نمی‌دانم چه بود  
 ن: او به جنگ رفته بود؟  
 ت: او به چون وارد خدمت نظام شده بود و  
 آ‌ او آ‌ آ‌ به بیماری سل مبتلا شد  
 ن: در سنگر  
 ت: در سنگرهای فرانسه  
 ن: و موقعی که برگشت هنوز بیمار بود و آ‌  
 پنی‌سیلین هنوز در دسترس نبود  
 [ . ] تینا، چه چیزی خیلی غمگینت کرد؟  
 اینکه پدرت را در بیمارستان بستری کردند؟  
 ت: اوه ماما آ‌ [ . . ] نمی‌دانم آ‌ آ‌
- ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 → ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 → ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 → ۲۴۳  
 → ۲۴۴  
 → ۲۴۵  
 → ۲۴۶  
 ۲۴۷

- ن: اجازه نداشتی وارد اتاق بشوی چون مجبور بودی از پشت پنجره برایش دست تکان بدهی چون نمی‌شد  
 → ۲۴۸ پهلوی او بروی  
 ۲۴۹ ت: نه  
 ۲۵۰ و آ پدرم آن‌قدر بامحبت بود که جدایی از دیگران برایش خیلی سخت بود [ . . . ]  
 → ۲۵۱ ن: بعد از آن بعد از مرگ پدرت  
 → ۲۵۲ چیزی از آن اتفاق یادت می‌آید؟  
 → ۲۵۳ از مرگ پدرت؟

### مثال و

- ۲۵ ن: بعضی از کارهایی را که در آنجا شروع کردی به خاطر می‌آوری؟  
 ۲۶ درمانگاه را به یاد داری؟ از درمانگاه برایم بگو  
 ۲۷ ت: خوب درمانگاه چیز بود مدتی در آنجا کار کردم، درست است؟ [ از ن می‌پرسد ]  
 → ۲۸ ن: تو کمک کردی که درمانگاه راه بیفتد  
 ۲۹ ت: بله، کمک کردم که درمانگاه راه بیفتد  
 → ۳۰ ن: یک ساختمان خالی وجود داشت درست است؟ یادت هست؟ آن طرف خیابان؟ [ . . . ]  
 → ۳۱ و تو دو پزشک برای آنجا گیر آوردی  
 ۳۲ ت: دو پزشک برای آنجا گیر آوردم / زن و مرد

### مثال ز

- ن: یادت می‌آید چه‌طور وارد صلیب سرخ شدی، درست پس از دوره‌ی دانشکده‌ات بود  
 این‌طور نیست؟  
 ۵۹ ت: بله بله من آ دلم می‌خواست بروم  
 ۶۰ همیشه دلم می‌خواست که بروم و در صلیب سرخ استخدام شوم  
 ۶۱ برای همین من من وارد صلیب سرخ شدم  
 ۶۲ ن: از صلیب سرخ خوشت می‌آمد؟ می‌دانی نزدیک بود مانع استخدامت شوند /  
 → ۶۳ تینا، یادت می‌آید ورود به صلیب سرخ چه‌قدر سخت بود؟  
 → ۶۴ ت: خوب آ یادم هست  
 ۶۵ فکر کردند آ فکر کردند من آم من نمی‌توانم [ . . ] به نظرم فکر کردند که من فقط عاشق یونیفورم صلیب  
 ۶۶ سرخم  
 → ۶۷ ن: نه این ممکن است یکی از دلایل آنها بوده باشد،  
 → ۶۸ آنها از این بابت هم نگران بودند  
 → ۶۹ که در مدرسه‌ی دخترانه درس خوانده بودی و کسانی که تو را بزرگ کرده بودند مادرت بود  
 → ۷۰ و دو خواهر دیگر،



- ۷۱ پدرت وقتی خیلی کم سن بودی مرده بود  
 → ۷۲ بنابراین تو با کسی جز زن‌ها زندگی نکرده بودی  
 → ۷۳ و به مدرسه‌ی دخترانه رفته بودی

در همه‌ی مثال‌های بالا و نیز در سراسر گفتگوی تینا و نیک می‌بینیم که گفته‌های نیک صحبت جاری تینا را تغییر می‌دهد. همان‌گونه که نافسینگر خاطر نشان کرده است (۱۹۹۱: ص ۱۲۴)، «شرکت‌کنندگان در گفتگو معمولاً مرتکب اشتباه‌های مختلفی می‌شوند و سپس یا آنچه را که گفته‌اند اصلاح می‌کنند و یا سایر شرکت‌کنندگان گفته‌ی آنان را تصحیح می‌نمایند.» مثلاً، در مثال ۵ می‌بینیم که نیک با مطرح کردن واقعیت‌هایی درباره‌ی گذشته‌ی تینا (سطرهای ۲۳۹-۲۴۱)، که هنوز مجال مطرح کردن آنها را نیافته است، کلام او را اصلاح می‌کند (بسط می‌دهد). ادای گفته‌ی در سنگر از طرف نیک (سطر ۲۴۱) بسط گفته‌های تینا درباره‌ی بیماری پدر او است. اندکی بعد در سطرهای ۲۴۵-۲۴۹، وی مسیر کلام تینا را تغییر می‌دهد: در اینجا نیک می‌گوید، چه چیزی غمگینت کرد... اینکه پدرت را در بیمارستان بستری کردند؟ و تینا پاسخ می‌دهد، اوه ماما [ . . . ] نمی‌دانم آآ... سپس نیک پاسخ او را اصلاح می‌کند و می‌گوید... مجبور بودی از پنجره برایش دست تکان بدهی چون نمی‌شد پهلوی او بروی.

یکی دیگر از ویژگی‌های گفته‌های اصلاحی نیک آن است که گاه طولانی‌تر از حد معمول‌اند. این نکته در سطرهای ۲۳۸-۲۴۶ مشهود است؛ در اینجا می‌بینیم که نیک صحبت تینا را درباره‌ی چگونگی مبتلا شدن پدرش به بیماری سل در سنگرهای فرانسه (سطر ۲۴۱) بسط می‌دهد. تینا این گفته را در نوبت بعد بسط می‌دهد و اندکی پس از آن، مشاهده می‌شود که نیک گفته‌ی طولانی ادا می‌کند (سطرهای ۲۴۳-۲۴۶: و موقعی که برگشت هنوز بیمار بود و آ/ پنی سیلین هنوز در دسترس نبود / [ . . . ] و تینا چه چیزی خیلی غمگینت کرد؟ / اینکه پدرت را در بیمارستان بستری کردند؟). در مثال ۷، سطرهای ۶۷-۷۳، به نمونه‌ی دیگری از گفته‌های طولانی نیک برمی‌خوریم: در اینجا گفته‌ی طولانی او اظهارات تینا را درباره‌ی علت دشوار بودن استخدامش در صلیب سرخ، اصلاح می‌کند. این مثال‌ها به‌وضوح نشان می‌دهند که چه‌گونه گفته‌های (اصلاحی) نیک - چه کوتاه یا بلند و چه در مقام تأیید یا اصلاح - در جریان گفته‌های تینا مانعی

پدید می‌آورند و از بسط و طولانی شدن صحبت او جلوگیری می‌کنند.

ناتوانی نیک از پی بردن به نشانه‌های حاکی از میل به شروع یک روایت که از جانب تینا ابراز می‌شوند. در مثال‌های بالا دیدیم که گفته‌های اصلاحی نیک موجب شده‌اند که تعامل آن دو در حد مکالمه باقی بماند. می‌توان استدلال کرد که تینا به این دلیل با شوهرش مکالمه می‌کند که نیازی به داستان‌سرایی برای او نمی‌بیند، زیرا نیک از گذشته‌ی تینا اطلاعات زیادی دارد و در بخش زیادی از آن با وی سهیم بوده است. این دلیلی موجه است، اما مواردی را که تینا درباره‌ی موضوع‌هایی صحبت می‌کند که نیک در آنها سهیم نیست یا اطلاعی از آنها ندارد، توجیه نمی‌کند. مثال زیر بخشی از گفتگوی آن دو درباره‌ی امور روزمره‌ی تینا در مرکز مراقبت‌های روزانه (چیزی که نیک مستقیماً در آن شرکت ندارد) است.<sup>(۶)</sup> در اینجا نیز دخالت‌های نیک با علامت پیکان مشخص شده است.

### مثال ح

- ۱ ن: تازگی‌ها در مرکز مراقبت‌های روزانه چه خبرهایی بوده؟  
 ۲ ت: اوه خبر زیادی نبوده من اوه ما می‌شود گفت ما [ . . . ]  
 → ۳ ن: با فرانسیس<sup>۱</sup> چطوری؟ هنوز هم اذیتت می‌کند؟  
 ۴ ت: بله اذیتم کرده، او چیزم را برداشت... آدم بدجنسی است  
 → ۵ ن: هنوز هم وسایل تو را برمی‌دارد؟ او همیشه وسایل تو را برمی‌دارد /  
 → ۶ نکند کتت را هم او برداشته باشد  
 → ۷ یادت هست که کتت را در مرکز گم کردی؟  
 → ۸ ت: بله و و آ پاره کرد کاغذم را پاره کرد / من آن  
 → ۹ ن: کدام کاغذ؟ همه مشغول طراحی بودید؟  
 ۱۰ ت: نه نه ما ما از قلم [مداد شمی؟] استفاده می‌کردیم و کاغذ آ  
 → ۱۱ ن: مشکلت چیست؟ من با کورده‌ولا<sup>۲</sup> [مدیر] راجع به او صحبت کردم و...

در سطر ۲، تینا شروع می‌کند به تعریف کردن اتفاقی که در مرکز مراقبت روزانه رخ داده است، اما داستان را ادامه نمی‌دهد؛ زیرا نیک صحبتش را قطع می‌کند و از او در مورد فرانسیس پرس‌وجو می‌کند (سطر ۳). درست موقعی که تینا می‌خواهد درباره‌ی دعوی

تازه‌اش با فرانسیس صحبت کند (سطر ۴)، نیک گفته‌های او را اصلاح می‌کند (سطرهای ۵-۷). در سطر ۸، بار دیگر، تینا می‌کوشد که این موضوع را مطرح کند؛ اما باز هم تلاش او بی‌نتیجه می‌ماند، زیرا گفته‌ی اصلاحی نیک (طرح موضوعی جدید)، یعنی مشککش چیست، صحبت او را قطع می‌کند (سطر ۱۱).

نه فقط گفته‌های نیک از داستان‌پردازی تینا جلوگیری می‌کنند، بلکه او هر یک از گفته‌های تینا را در بافت اطلاعات قبلی خود از آنچه در مرکز مراقبت روزانه رخ می‌دهد می‌گنجاند. او از کشمکش پیشین تینا و فرانسیس آگاه است و این آگاهی را به حدی بسط می‌دهد (سطرهای ۵-۷) که همه‌ی گفته‌های تینا را شامل می‌شود. بدیهی است که همه‌ی ما اطلاعات تازه را بر اساس آنچه قبلاً می‌دانیم جذب و درک می‌کنیم، اما نیک در این کار به حدی افراط می‌کند که تینا نمی‌تواند اطلاعات تازه‌ی خود را بسط دهد و منتقل کند. صرف‌نظر از آنکه نیک در رویدادی که تینا درباره‌ی آن صحبت می‌کند دخیل بوده است یا نه، او قادر نیست با همسرش به گونه‌ی گفتگو کند که به فراخوانی یک داستان بینجامد؛ بنابراین، وی قادر به درک تلاش‌های تینا برای داستان‌گویی نیست.

نیک در گفتگوهای دیگر نیز ابتکار عمل را در دست می‌گیرد. ناتوانی نیک از درک تلاش‌های تینا برای داستان‌گویی به مکالمه‌های آن دو در تنهایی محدود نمی‌شود. در سایر گفتگوهای آنها نیز شواهدی حاکی از این واقعیت مشاهده می‌شود. در مثال زیرین، ما سه نفر با یکدیگر گفتگو می‌کنیم و در اینجا نیز بار دیگر نیک ابتکار عمل را در دست می‌گیرد. در قطعه‌ی برگزیده‌ی زیر، ما درباره‌ی مهارت تینا در خیاطی صحبت می‌کنیم. من رواندازی را که روی نیمکت او افتاده بود تحسین کردم و سپس وارد گفتگوی زیرین شدیم:

مثال ط

- |     |   |
|-----|---|
| ۱   | م: تینا، کارت عالی است                            |
| ۲   | باید این کار را پیشه‌ی خودت می‌کردی               |
| ۳   | ت: [می‌خندد] اوه.. من این را مدت‌ها پیش دوختم     |
| → ۴ | ن: آن وقت‌ها تینا در مسابقه‌های خیاطی شرکت می‌کرد |
| ۵   | م: اوه، تینا، در این مورد برایم صحبت کن           |
| → ۶ | ن: یک بار چیزی را برای مسابقه فرستاد              |

- ۷ به نظرم برنده نشد
- ۸ و او نامه‌یی نوشت و شکایت کرد
- ۹ ت: بله و
- ۱۰ ن: کارهایی که برنده شدند خیلی پیش پا افتاده بودند
- ۱۱ و تینا لباس معرکه‌یی دوخته بود
- ۱۲ م: آهان
- ۱۳ ت: و من
- ۱۴ ن: یک کت و دامن دوخت، خیلی شیک بود [ . . ]
- ۱۵ همه از ابریشم و این جور چیزها
- ۱۶ برای همین او نامه‌ی اعتراض آمیزی نوشت [به طرف تینا برمی‌گردد]
- ۱۷ وقتی جوابت را دادند در نامه چه نوشته بودند؟
- ۱۸ ت: ما خیلی متأسفم که از مسابقه‌ی چرخ خیاطی آ ما ناراضی بود [می‌خندد]
- ۱۹ م: واقعاً در نامه این طور نوشته بودند؟
- ۲۰ ت: [می‌خندد]
- ۲۱ ن: بله نوشته بودند «ما متأسفم...»
- ۲۲ ت: [می‌خندد] بله معلوم بود که نویسنده‌ی نامه آ آ زیاد تحصیل کرده نیست
- ۲۳ م: تینا، پس تو خیاط قابلی بودی، مگر نه؟
- ۲۴ ن: خیلی به این کار علاقه داشت
- ۲۵ همیشه وسایل کارش کف اتاق پهن بود
- ۲۶ ت: [می‌خندد]
- ۲۷ ن: هر وقت خانه می‌آمدم
- ۲۸ و وسایلش پهن بود
- ۲۹ من حتی در تو گذاشتن لباس‌ها کمکت می‌کردم، یادت آمد؟
- ۳۰ یادت هست در سنجاق زدن به لباس‌ها کمکت می‌کردم؟
- ۳۱ ت: [می‌خندد]

مثال ط، همانند مثال‌های پیشین، نشان می‌دهد که نیک به جای تینا ابتکار عمل را در دست می‌گیرد. در اینجا او به جای تینا حرف می‌زند. در سطر ۵، من مخصوصاً تینا را تشویق کرده‌ام که رشته‌ی کلام را در دست گیرد؛ اما او مجال داستان‌گویی نمی‌یابد، زیرا نیک به جای او صحبت می‌کند (سطرهای ۸-۶). در سطر ۹، تینا سعی می‌کند حرفی بزند، اما نیک متوجه تلاش او نمی‌شود و داستان خود را ادامه می‌دهد (سطرهای

۱۴-۱۶). در سطر ۱۷، نیک تینا را تشویق می‌کند که وارد صحبت شود و می‌پرسد، «وقتی جوابت را دادند در نامه چه نوشته بودند؟»؛ اما بعد از پاسخ تینا، بار دیگر رشته‌ی کلام را در دست می‌گیرد. در سطر ۲۳، من بار دیگر تینا را مخاطب قرار می‌دهم تا او را به تعریف کردن ماجرا وادارم، اما باز هم نیک به جای تینا پاسخ می‌دهد (سطرهای ۲۴-۳۰).

بنابراین، به نظر می‌رسد که در گفتگوهایی که زن و شوهر، چه در تنهایی و چه در جمع، در آنها شرکت دارند، نیک شرکت‌کننده‌ی متسلط و غالب است. بخش زیرین که طی آن، گفته‌های نیک مانع صحبت کردن تینا می‌شوند، متسلط بودن او را به وضوح نشان می‌دهد.

ناتوانی تینا از به کرسی نشاندن تعبیر خاص خود از یک رویداد. یکی دیگر از ویژگی‌های گفتگوی تینا و نیک این است که هر چند آن دو تجربیات مشترک زیادی دارند، اما گفته‌های اصلاحی و طولانی نیک مانع از آن می‌شود که تینا، مستقل از نیک، تعبیر خویش را از یک رویداد بیان کند. وی سؤال کردن و رهنمود دادن را به نیک وامی‌گذارد؛ در نتیجه، تعبیر نهایی بیش‌تر تعبیر نیک است تا تعبیر تینا؛ پاسخ‌های تینا به نیک عموماً مبهم و مختصرند. قطعه‌ی زیرین (مقایسه کنید با مثال ن) این موضوع را به وضوح نشان می‌دهد:

#### مثال ی

ن: یادت می‌آید چطور وارد صلیب سرخ شدی، درست پس از دوره‌ی دانشکده‌ات بود این‌طور

۵۹ →

نیست؟

۶۰

ت: بله بله من آدلم می‌خواست بروم

۶۱

همیشه دلم می‌خواست که بروم و در صلیب سرخ استخدام شوم

۶۲

برای همین من من وارد صلیب سرخ شدم

۶۳ →

ن: از صلیب سرخ خوشت می‌آمد؟ می‌دانی نزدیک بود مانع استخدامت شوند /

۶۴ →

تینا، یادت می‌آید ورود به صلیب سرخ چقدر سخت بود؟

۶۵

ت: خوب آ یادم هست

فکر کردند آ فکر کردند من آ من نمی‌توانم به نظرم فکر کردند که من فقط عاشق یونیفورم

۶۶

صلیب سرخم

- ن: نه این ممکن است یکی از دلایل آنها بوده باشد،  
 → ۶۷ آنها از این بابت هم نگران بودند  
 → ۶۸ که در مدرسه‌ی دخترانه درس خوانده بودی و کسانی که تو را بزرگ کرده بودند مادرت بود  
 → ۶۹ و دو خواهر دیگر  
 → ۷۰ پدرت وقتی خیلی کوچک بودی مرد  
 → ۷۱ بنابراین تو با کسی به جز زن‌ها زندگی نکرده بودی  
 → ۷۲ و به مدرسه‌ی دخترانه هم رفته بودی  
 → ۷۳ ت: درست است  
 ۷۴

هنگامی که نیک در سطر ۵۹، به امید آنکه تینا را به تعریف یک ماجرا تشویق کند، از وی می‌پرسد که یادت می‌آید چه طور وارد صلیب سرخ شدی، پاسخ تینا مبهم است (سطرهای ۶۰-۶۲). می‌بینیم که نیک رهنمودهای زیادی به تینا می‌دهد (سطرهای ۶۳-۶۴). هنگامی که تینا با تردید دلیلی برای مخالفت با استخدام خودش در صلیب سرخ می‌آورد (سطر ۶۶)، نیک با یادآوری علت واقعی این مخالفت (سطرهای ۶۷-۷۳)، گفته‌ی او را اصلاح می‌کند. پاسخ تینا به این تعبیر این است که درست است. به نظر می‌رسد که تینا ناگزیر با تعبیر نیک از این ماجرا موافقت می‌کند؛ می‌بینیم که وی به خود جرأت نمی‌دهد که تعبیر شخصی‌اش را از یک ماجرا بیان کند.<sup>(۷)</sup> این موضوع در مثال زیرین نیز آشکار است.

#### مثال ک

- ن: تینا، جداً چه طور با من آشنا شدی  
 ۱۰۱ ت: آشنایی ما شکل خاصی نداشت  
 ۱۰۲ فقط آ فکر می‌کنم کسی درباره‌ی تو با من صحبت کرد  
 ۱۰۳ و آ برای همین تصمیم گرفتم آ خیلی کنجکاو شدم و آ [ . . ]  
 ۱۰۴ ن: در واقع هر دوی ما برای دوست مشترکی که یک رستوران داشت کار می‌کردیم [ . . ]  
 → ۱۰۵ ن: می‌دانی او کی بود؟  
 → ۱۰۶ ت: البته البته آن رستوران مال ما بود  
 ۱۰۷ ن: خوب در واقع صاحب آن رستوران جیم استاکتن<sup>۱</sup> بود  
 → ۱۰۸

- ۱۰۹ ت: بله رستوران جیم استا کتن  
 → ۱۱۰ ن: او رستورانی داشت که اسمش  
 ۱۱۱ ت: رد اسنپر<sup>۱</sup> بود  
 → ۱۱۲ ن: اسموک هاوس<sup>۲</sup> بود  
 ۱۱۳ ت: پس رد اسنپر چی بود؟  
 ۱۱۴ ن: خوب فکر می‌کنم آن را با رستوران دیگری اشتباه گرفته‌ای  
 ۱۱۵ ت: اوه [ . . . ]  
 → ۱۱۶ ن: هر دو در آنجا کار می‌کردیم  
 → ۱۱۷ آن وقت‌ها من آآ به دانشگاه می‌رفتم  
 → ۱۱۸ آن هم شغلی بود / شب‌ها در رستوران کار می‌کردم  
 → ۱۱۹ و تو هم در آنجا کار می‌کردی  
 این طوری بود که به تدریج سر صحبت را با هم باز کردیم و فهمیدیم که هر دو  
 → ۱۲۰ تنیس بازی می‌کنیم  
 → ۱۲۱ یک‌بار به من گفتی  
 ت: [می‌خندد]  
 → ۱۲۲ ن: برویم تنیس بازی کنیم و من برایت ناهار درست می‌کنم  
 در اینجا نیز، همانند مثال‌های پیشین، می‌بینیم که اصلاحات نیک موجب می‌شود که در واقع، وی به «مؤلف» داستان تینا بدل شود. هنگامی که تینا به پرسش او درباره‌ی چگونگی آشنایشان پاسخی می‌دهد که به نظر نیک درست نیست، گفته‌ی او را اصلاح می‌کند (سطر ۱۰۵). مشاهده می‌شود که او در سطرهای ۱۰۸، ۱۱۰ و ۱۱۲ نیز گفته‌های تینا را اصلاح و هر بار تعبیر خویش را بیان می‌کند و سرانجام در سطرهای ۱۱۶-۱۲۱ یک گفته‌ی اصلاحی طولانی ادا می‌کند.
- نقش مخاطب در گفتگوی تینا با من، گفته‌هایی که راوی را به ادامه‌ی داستان تشویق می‌کنند. در گفتگوی من با تینا، که نمونه‌هایی از آن در زیر آمده است، گفته‌های مخاطب نقش متفاوتی دارند. گفته‌های من با علامت پیکان مشخص شده‌اند.

مثال ل

م: تینا، چه خاطره‌ی دیگری داری؟

بند ۵

ت: و آ [ . . ]

وضع بدی بود

خوب، من آ،

پدرم بغلم می‌کرد

و آ به همه‌جا می‌برد،

و این ما را واقعاً به هم نزدیک کرد چون آ

وضعیت این‌طور بود

بند ۶

و آ البته مادرم همیشه [۴۴] بود

مادرم زن خیلی قوی‌یی بود.

همین تازگی‌ها مرد [این را به آرامی می‌گوید]

م: راستی؟

بند ۷

آهان [ . . . . ]

اما او او.

حالت خاصی بود. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فکر می‌کردم که مادر و پدرم همیشه زنده می‌مانند

و اگر هر کدام از آنها قرار بود برود،

مادرم همیشه باقی می‌ماند،

و حالا او دیگر نیست.

مثال م

م: بعد از آنکه پدرت مرد، مادرت همچنان در آزمایشگاه کار می‌کرد؟

ت: بله

م: راستی؟

بند ۶۱

ت: و آ مادرم،



همین تازگی‌ها بود که مرد،  
این اتفاق خیلی مرا تکان داد.  
فکر می‌کردم که مادرم هیچ وقت نمی‌میرد.  
م: منظورت را می‌فهمم / در زندگی آدم‌های ماندگاری هستند که انسان فکر می‌کند  
هیچ وقت نمی‌میرند

→

بند ۶۲

ت: بله آهان بله من،  
اصلاً نمی‌توانستم باور کنم،  
وقتی خواهرم گفت، «باید موضوعی را به تو بگویم که تحملش برایت  
مشکل خواهد بود».  
و آ «می‌دانی مادرمان دیشب مرد».  
و آ تحمل این موضوع خیلی سخت بود. [اشک در چشم‌هایش جمع می‌شود]

بند ۶۳

فکر می‌کنم که از نظر هر کس،  
مادرش شخصیت خیلی مهمی است،  
م: حتماً همین‌طور است، تینا به خصوص اگر انسان به مادرش نزدیک باشد

→

بند ۶۴

ت: و ما خیلی به هم نزدیک بودیم،  
خوب هم پدرم و هم مادرم خیلی به من نزدیک بودند  
به خاطر آنکه من،  
آ خیلی آ [ . ] من آ،  
به خاطر بیماریم مشکل داشتم

بند ۶۵

و به همین دلیل پدرم ناچار بود بفلم کند و با خود به هر کجا که می‌رفتیم ببرد.  
و مادرم هم می‌آمد،  
و با هم می‌رفتیم،  
و برای همین خیلی به هم نزدیک بودیم

در اینجا نحوه‌ی شرکت من در داستان‌گویی تینا نشان می‌دهد که موقعیت داستان را  
درک می‌کنم؛ یعنی، می‌دانم که «داستان ادامه دارد یا اینکه به پایان رسیده است» (مندلوم

۱۹۸۹: ۱۱۹). کلمه‌ی راستی؟ که در مثال ل ادا کرده‌ام نشان‌دهنده‌ی همدردی من با او است، زیرا زمانی این گفته را ادا می‌کنم که تینا درباره‌ی مرگ مادرش صحبت کرده است. تینا با گفتن آهان نشان می‌دهد که احساس مرا درک کرده است و به داستان‌گویی ادامه می‌دهد. همین‌طور جمله‌یی که در مثال م ادا کرده‌ام، یعنی، منظورت را می‌فهمم...، بیانگر همدردی من با او است، زیرا احساس تینا را درباره‌ی ماندگار بودن بعضی از آدم‌ها تأیید می‌کند. این موضوع در مورد گفته‌ی بعدی من، یعنی حتماً همین‌طور است...، نیز صادق است. این گفته نشان می‌دهد که مخاطب در انتظار گفته‌یی طولانی از سوی طرف دیگر گفتگو است و می‌داند که احتمالاً صحبت راوی هنوز تمام نشده است (شگلاف ۱۹۸۲). در اینجا مشاهده می‌شود که تینا هنوز حرفش را تمام نکرده است، زیرا بخشی از گفته‌ی مرا در صحبت خود می‌گنجاند (و ما خیلی به هم نزدیک بودیم...) و به داستان‌گویی ادامه می‌دهد (... خوب هم پدرم و هم مادرم خیلی به من نزدیک بودند...). بنابراین، گفته‌های مخاطب‌ها در این دو گفتگو تأثیری کاملاً متفاوت داشته است؛ به نظر می‌رسد که گفته‌های نیک به فراخوانی داستان منجر نمی‌شوند، حال آنکه گفته‌های من چنین نقشی دارند. با مطرح ساختن این موضوع به مسئله‌ی دیگری می‌رسیم که در این مقاله بررسی شده است: به چه دلیل در گفتگوی تینا و نیک، این نیک است که وظیفه‌ی بازسازی وقایع زندگی گذشته‌ی تینا را برعهده می‌گیرد؟ و چرا در گفتگوی تینا با من او به تنهایی از عهده‌ی بازسازی ماجراهای گذشته‌اش برمی‌آید؟ برای بحث درباره‌ی این مسائل، من ماهیت رهنمودهایی را که دو مخاطب داده‌اند بررسی کرده‌ام، زیرا این رهنمودها در تعیین ماهیت گفتگو نقش مهمی دارند. من فرض را بر این قرار داده‌ام که دو مخاطب تینا را در دو فعالیت متفاوت درگیر کرده‌اند: نیک او را به بازشناسی واداشته است و من او را درگیر به یادآوری کرده‌ام. برای به یادآوری، بافت یا محیط برجسته می‌شود و برای بازشناسی، موضوع یا عنصر کانونی مؤکد می‌گردد. در تحلیل زیرین مشاهده می‌شود که رهنمودهای نیک بر رویدادی خاص تأکید دارند و بدین ترتیب، بازشناسی را تسهیل می‌کنند؛ حال آنکه رهنمودهای من بافت را برجسته می‌سازند و بدین گونه، یادآوری را آسان می‌نمایند.

## تحلیل نقش مخاطب‌ها

هر چند دو مخاطب درباره‌ی موضوع‌های یکسانی با تینا صحبت می‌کنند، اما رهنمودهای آنها بسیار متفاوت است و از رابطه‌ی هر یک از آن دو با تینا و اطلاعات مشترک بین آنها تأثیر پذیرفته است. بدیهی است که نیک به سبب رابطه‌ی درازمدتش با تینا، از جنبه‌هایی از زندگی گذشته‌ی او آگاه است که من اطلاعی از آنها ندارم.

رهنمودهای رویداد - ویژه‌ی نیک

یکی از ویژگی‌های رهنمودهای نیک آن است که به رخدادهای خاصی مربوط می‌شوند؛ پرسش‌ها و اظهار نظرهای او خاص و معین‌اند و بدین منظور ادا می‌شوند که تینا را به بسط دادن آنچه می‌گوید وادارند. در مثال زیر، آن دو درباره‌ی بیماری تینا صحبت می‌کنند:

مثال ن

- ن: یادت می‌آید آن موقع چند سالت بود؟  
 ت: خوب سه، چهار پنج ساله بودم  
 زیر باران دویدم [ . ]  
 خیلی جالب بود چون باران همین‌طور می‌بارید  
 و آ فکر می‌کردم باران چه زیباست  
 عاشق باران بودم  
 بنابراین آنها آنها آنها [ . . ] و آنها فکر نمی‌کردند بتوانند مرا نجات دهند  
 اما می‌بینی که زنده ماندم [می‌خندد]  
 ن: اما با تو چه کردند؟  
 ت: وای پشتم را سوراخ کردند نمی‌توانستند بی‌هوشم کنند  
 چون آ وضعم خیلی وخیم بود و آ  
 بله، و مجبور بودند مجبور بودند آب ریه‌ام را بکشند  
 ن: بله، برای همین لوله‌یی وارد ریه‌ات کردند  
 ت: بله [ . ]  
 ن: بعد آنها کار دیگری کردند  
 ت: بله

- ۲۳۳ ن: درمان دیگری کردند چیزی مثل درمان با چراغ  
 ۲۳۴ ت: بله  
 ۲۳۵ می‌دانی مرا زیر چراغ گذاشتند  
 ۲۳۶ برای اینکه آ آ  
 ۲۳۷ برای اینکه چه بشود، نیک؟  
 ۲۳۸ ن: برای اینکه  
 ۲۳۹ ت: فقط آب ریه‌ام را بکشند  
 → ۲۴۰ ن: برای اینکه ریه‌ات را خشک کنند  
 ۲۴۱ ت: برای اینکه خشکم کنند

در سطر ۲۱۸، نیک سعی می‌کند تینا را به تعریف کردن ماجرای عمل جراحی‌اش وادارد، و ظاهراً تینا به پرسش او پاسخ می‌دهد، زیرا وارد جزئیات می‌شود و درباره‌ی دویدنش زیر باران صحبت می‌کند (سطرهای ۲۱۹-۲۲۴). اما داستان را ادامه نمی‌دهد و نیک ناچار به او رهنمود می‌دهد و می‌پرسد، با تو چه کردند؟ دوباره تینا سعی می‌کند، اما باز هم تلاش خود را پی نمی‌گیرد (سطرهای ۲۲۶-۲۲۸). این گرایش در قطعه‌ی زیرین نیز مشاهده می‌شود:

#### مثال می

- ۲۳۵ ن: تینا، پدرت کی مرد؟  
 ۲۳۵ ت: آ خیلی زود مرد در واقع، او آ آ می‌دانی پدرم همیشه خیلی مهربان بود  
 → ۲۳۶ ن: چه شد که مرد؟  
 ۲۳۷ ت: آ او دچار آ دچار آ نمی‌دانم چه بود  
 → ۲۳۸ ن: او به جنگ رفته بود؟  
 ۲۳۹ ت: او به چون وارد خدمت نظام شده بود و  
 ۲۴۰ آ او آ آ به بیماری سل مبتلا شد  
 → ۲۴۱ ن: در سنگر  
 ۲۴۲ ت: در سنگرهای فرانسه  
 → ۲۴۳ ن: و موقعی که برگشت هنوز بیمار بود و آ  
 → ۲۴۴ پتی سلین هنوز در دسترس نبود  
 → ۲۴۵ [ . ] تینا، چه چیزی خیلی غمگینت می‌کرد؟  
 → ۲۴۶ اینکه پدرت را در بیمارستان بستری کردند  
 ۲۴۷ ت: اوه ماما آ [ . . ] نمی‌دانم آ آ

ن: اجازه نداشتی وارد اتاق بشوی مجبور بودی از پشت پنجره برایش دست تکان بدهی چون

نمی‌شد پهلوی او بروی → ۲۴۸

در اینجا نیز، همانند مثال پیشین، مشاهده می‌شود که رهنمودها و پرسش‌های نیک رویداد- ویژه‌اند: پدرت کی مرد؟ چه شد که مرد؟ و غیره. در اینجا کاربرد اصطلاحی که کوپلند<sup>۱</sup> و دیگران ابداع کرده‌اند، یعنی، «تعدیل مفرط»<sup>۲</sup> گفتار کاملاً به‌جا است. کوپلند و دیگران این اصطلاح را به ارتباط نارسایی اطلاق کرده‌اند که طی آن یکی از طرفین گفتگو ظاهراً از سبک زبانی- اجتماعی ویژه‌یی که موقعیتی خاص را ایجاب می‌کند «فراتر می‌رود» (۱۹۹۱: ص ۳۰). مثال‌هایی که آنان ارائه کرده‌اند عبارت‌اند از صحبت کردن به صدای خیلی بلند یا بیش از حد محتاط و ملاحظه کار بودن در گفتگو. هر چند ظاهراً نمی‌توان ارتباط بین تینا و نیک را ارتباطی نارسا تلقی کرد، اما اصطلاح یادشده را می‌توان در مورد قطعه‌هایی چون قطعه‌ی بالا به کار برد. می‌توان گفت که رهنمودهای نیک «به افراط تعدیل شده‌اند»، زیرا به‌نظر می‌رسد که او در رهنمود دادن بیش از حد مصر است؛ ماهیت رویداد- ویژه و کاوشگرانه‌ی این رهنمودها حاکی از آن است که نیک خود را ملزم به تلاش برای به صحبت واداشتن تینا می‌داند. چنان‌چه مصاحبه‌گر ساکت بماند، «نه صریحاً پاسخی را تأیید یا در مورد آن اظهار نظر کند و نه بلافاصله پرسش دیگری را مطرح نماید، در آن صورت پاسخ‌دهنده درنگ می‌کند، در وی نشانه‌هایی حاکی از جستجو به دنبال موضوع صحبت دیگری مشاهده می‌شود و معمولاً صحبتش را با محتوای بیش‌تری ادامه می‌دهد» (میشلر ۱۹۸۴: ص ۵۷). اما در گفتگوی تینا و نیک نشانه‌ی حاکی از مکث مشاهده نمی‌شود. نیک مخاطب بسیار فعالی است (مندلبوم ۱۹۸۹).

از سوی دیگر، من در گفتگو با تینا مخاطبی غیر فعال بوده‌ام. در مثال زیرین، گذشته از توالی مقدماتی (سکس ۱۹۷۴) در آغاز صحبت، که تقریباً همواره تعاملی است، اصلاً در گفتگو شرکت نکرده‌ام.

مثال ع

→ م: تینا، وقتی به گذشته‌ات فکر می‌کنی، چه خاطره‌یی برایت از همه زنده‌تر است؟  
بند ۱

ت: آ [ ] خوب فکر می‌کنم چیزی که برایم خیلی زنده است  
آ خاطرات بیماری من است،

→ م: صحیح  
ت: و آ اینکه حتی نمی‌توانستم راه بروم.  
م: چند سالت بود؟  
ت: اوه بگذار ببینم،  
آن موقع به کودکستان می‌رفتم.

→ م: بله، واقعاً خیلی کم‌سن بودی  
بند ۲

ت: [ . . . ] و آ پدرم ناچار بفلم می‌کرد و به اینجا و آنجا می‌برد،  
و آ [ . . . ] می‌دانی.  
وضعیت بدی بود،  
اما باعث شد که همه به هم نزدیک شویم

بند ۳

و آ می‌دانی  
آنها پشتم را بدون بیهوشی سوراخ کردند  
[.] و من تازه یک نوجوان بودم.  
و آ چیز بود  
مادرم نمی‌دانست که قرار است مرا جراحی کنند.  
و آ

حالم بدتر و بدتر می‌شد،  
این وضع ادامه داشت،  
و فکر می‌کنم آنها احساس کردند که باید کاری بکنند

بند ۵

و فکر می‌کنم مادرم وقتی فهمید که آنها پشتم را سوراخ کرده‌اند عصبانی شد.  
و آ [ . . . ]  
وضع بدی بود

مندلبوم (۱۹۸۹) معتقد است که حتی هنگامی که راوی گفته‌یی طولانی ادا می‌کند، این

به مثابه همکاری موفقیت‌آمیز مخاطب و راوی در این تعامل است. عدم شرکت مخاطب در گفتگو نشانه‌ی تلویحی مبنی بر تشویق راوی به ادامه‌ی صحبت است.

### تصمیم‌گیری نیک درباره‌ی موضوع صحبت تینا

رهنمودهای نیک نشان می‌دهند که او موضوع صحبت تینا را تعیین می‌کند و این یکی دیگر از ویژگی‌های رهنمودهای او است. از آنجا که نیک از جزئیات همه‌ی وقایع آگاه است، همه‌ی پرسش‌ها از جانب او مطرح می‌شود و تینا برای ادامه‌ی گفتگو از وی بازخورد می‌گیرد. این موضوع در مثال ج، که در اینجا با عنوان مثال ف آمده، مشهود است.

#### مثال ف

ن: تینا، چه خاطره‌ی دیگری از دوران بچگیت به یاد داری؟

→ ۲۰۴ تو در پیوریا بزرگ شدی

→ ۲۰۵ ت: بله [ . ]

→ ۲۰۶ ن: و به مادرت اشاره کردی و آ [ . . . ]

→ ۲۰۷ موقعی که بچه بودی مشکلی برایت پیش آمد

→ ۲۰۸ ت: چه مشکلی پیش آمد نیک؟

→ ۲۰۹ ن: خوب تو به من بگو

→ ۲۱۰ ت: پدرم مرد؟

→ ۲۱۱ ن: خوب آن یکی از اتفاق‌های بچگیت بود

→ ۲۱۲ منظورم پیش از آن است

→ ۲۱۳ [ . . . ]

→ ۲۱۴ ن: تو مریض شدی / سخت مریض شدی

[ . . . ]

→ ۲۲۵ ن: با تو چه کردند؟

→ ۲۲۶ ت: وای پشتم را سوراخ کردند نمی‌توانستند بیهوشم کنند

→ ۲۲۷ چون آ وضع خیلی وخیم بود و آ

مشاهده می‌شود که در سطرهای ۲۰۴-۲۰۸ نیک سعی می‌کند تینا را به بازگو کردن ماجرای بیماری دوران کودکش وادارد، اما تینا نمی‌تواند بلافاصله «مشکلی» را که نیک به آن اشاره می‌کند (سطر ۲۰۹) به یاد آورد. در سطر ۲۱۱، تینا می‌کوشد حدس بزنند که منظور نیک چیست، اما پاسخ او درست نیست. اندکی بعد، نیک رهنمودهای

صریح‌تری می‌دهد: مدتی مریض بودی، درست است؟ و بعد با توجه کردند؟ سرانجام در سطر ۲۲۶، تینا به واقعه‌ی مورد نظر نیک پی می‌برد. قطعه‌ی زیرین نیز نشان‌دهنده‌ی همین گرایش است:

مثال ص

ن: و هنگامی که خواستی وارد صلیب سرخ بشوی به توجه گفتند،

→ ۷۵

یادت می‌آید؟

۷۶

ت: آنها گفتند من آ آ آ آنها فکر می‌کردند

که نمی‌توانم نمی‌توانم از عهده‌ی آ از عهده‌ی این کار برآیم و آ آ

۷۷

آنها آ آنها آ

۷۸

من با مردها چندان آشنا نبودم

۷۹

و آ

→ ۸۰

ن: تو چه گفتی؟ پس چه‌طور در صلیب سرخ استخدام شدی؟

۸۱

ت: خوب گفتم نه من

۸۲

من من گفتم دلم می‌خواهد حتماً در صلیب سرخ استخدام شوم

۸۳

برای همین آنها گفتند که بسیار خوب آ امتحانم می‌کنند

→ ۸۴

ن: خوب آنها با یکی از معلم‌های سابقت تماس گرفتند، فکر می‌کنم از معلم‌های دانشکده‌ات بود

در این بخش نیز نیک موضوع صحبت تینا را تعیین می‌کند. در سطرهای ۷۵ و ۸۰، نیک از تینا می‌پرسد که چه‌گونه مقامات صلیب سرخ را قانع کرد که او را بپذیرند و تینا، همانند مثال پیشین، سعی می‌کند حدس بزند که نیک چه پاسخی را از او انتظار دارد. اما در اینجا نیز حدس او درست نیست، و سرانجام (سطر ۸۴) نیک به تینا رهنمود می‌دهد تا پاسخی را که خود او درست می‌پندارد به‌دست دهد.

در مثال بالا، نیک به‌گونه‌یی به تینا رهنمود داده است که وی را به دادن پاسخ‌های معینی که به نظر خود او درست می‌رسند، وادارد. همچنین مشاهده می‌شود که این او است که موضوع صحبت تینا را تعیین می‌کند. بدین‌سان، او پی‌درپی و به‌سرعت رهنمودهای خاصی به تینا می‌دهد تا او را به پی بردن به رویداد مورد نظر تشویق کند. در داستان‌گویی تینا برای من وضع فرق می‌کند؛ از آنجا که من از رویدادهای زندگی گذشته‌ی او بی‌اطلاعم، سؤال‌هایم در مقایسه با پرسش‌های نیک مبهم و کلی‌اند (تینا، وقتی به گذشته‌ات فکر می‌کنی چه خاطره‌یی برایت از همه زنده‌تر است، یا درباره‌ی



ازدواجت صحبت کن | چه طور بود؟). به سبب آنکه پرسش‌های من باز و نامحدودند وظیفه‌ی به‌یادآوری کاملاً به تینا واگذار می‌شود.

ماهیت رهنمودهای نیک توجه ما را به دو نکته‌ی مهم جلب می‌کند: هر چند ممکن است که هدف این رهنمودها این باشد که تینا رویدادهای معینی را به‌یاد آورد، اما در واقع او به بازشناسی آن رویدادها سوق داده می‌شود. دیدیم که فرایند به‌یادآوری متضمن فرایند بازیابی و تصمیم‌گیری است، حال آنکه بازشناسی فقط مرحله‌ی دوم را شامل می‌شود. یکی از ویژگی‌های رهنمودهای نیک آن است که در اغلب موارد، وی به‌جای تینا به بازیابی و تصمیم‌گیری می‌پردازد - ماهیت رویداد - ویژه‌ی رهنمودهای او بر این نکته دلالت می‌کند و نیز معلوم است که او گفتار تینا را کنترل می‌نماید. رهنمودهایی مثل موقعی که بچه بودی مشکلی برایت پیش آمد، درست است؟ یا با تو چه کردند؟، نشان می‌دهند که نیک وقایع عمده‌ی گذشته‌ی تینا را برجسته می‌سازد و در واقع او است که این رویدادها را به‌یاد می‌آورد؛ بدین ترتیب، به‌نظر می‌رسد که نیک «چارچوب» گذشته‌ی تینا را می‌سازد؛ نقش تینا در این تعامل‌ها ظاهراً به پر کردن خلأهای موجود در این چارچوب محدود می‌شود (که، همان‌گونه که دیدیم، تنها گاهی از عهده‌ی این‌کار برمی‌آید). نیک به مخزن خاطرات تینا بدل شده، زیرا او است که وظیفه‌ی ساختن چارچوب زندگی گذشته‌ی وی را بر عهده گرفته است.

### بحث

این نظر که هر نوع گفتگو به شیوه‌ی تعاملی شکل می‌گیرد، تازگی ندارد؛ در واقع، این نکته محور تجزیه‌ی مکالمه‌ی است. از سوی دیگر، در تجزیه‌ی روایی، که بر گفتار طولانی تأکید دارد، فرایند تعاملی، که لازمه‌ی فراخوانی گفتار طولانی است، نادیده گرفته شده است. در بیش‌تر مطالعاتی که در مورد روایت صورت گرفته، اساساً بر روایت حاصله تأکید شده است. به تازگی (با تحقیقاتی که م. گودوین ۱۹۸۲، میشلر ۱۹۸۴ و مندلیوم ۱۹۸۹ به‌عمل آوردند) معلوم شده است که داستان‌گویی فعالیتی است که با همکاری تحقق می‌یابد.

دو فرایند کاملاً متفاوت در مورد تینا نشان می‌دهند که چه گونه تعامل‌ها ممکن است تکوین روایت را تسهیل کنند یا به‌عکس، از بسط و پرورش آن جلوگیری نمایند. صحبت تینا با من شکل روایی دارد و در این میان بندها وسایل ساختاری هستند. برعکس، صحبت او با نیک در سطح مکالمه باقی می‌ماند و در ساختار مکالمه‌ی آنان بندی وجود ندارد. صرف‌نظر از اینکه تینا و نیک درباره‌ی چه نوع رویدادی صحبت می‌کنند - چه آن رویداد تجربه‌ی مشترک باشد یا واقعه‌ی باشد که نیک اطلاعی از آن ندارد (مثل وقایعی که در مرکز مراقبت‌های روزانه رخ می‌دهد) - تعامل آن دو به گونه‌ی بی‌است که تینا را به روایت‌پردازی ترغیب نمی‌کند.

به نظر می‌رسد که توانایی یا ناتوانی تینا در روایت‌پردازی ضمن این دو گفتگو، تا حدود زیادی به رفتار مخاطب وابسته بوده است. یعنی بستگی داشته است به اینکه مخاطب چه گونه به حرفش گوش داده یا کلامش را قطع کرده است، میزان و ماهیت اصلاحات هر یک از مخاطبان، رهنمودهایی که هر یک از دو مخاطب برای بسط و پیشبرد گفتگو (رویداد- ویژه در مقابل نامحدود و باز) به او داده است و بازخوردی که مخاطبان برای برقرار نگه داشتن گفتگو به وی داده‌اند. البته به نظر من، اگر تعامل تینا و نیک به گونه‌ی بی‌بود که ادای گفته‌های طولانی را برای تینا تسهیل می‌کرد، او می‌توانست ضمن گفتگو با نیک از عهده‌ی این کار برآید، همان‌گونه که ضمن صحبت با من در این کار موفق بود. اگر نقش نیک در این تعامل به گونه‌ی بی‌بود که فعالیت به یادآوری را تسهیل می‌کرد - فعالیتی که ضمن آن راوی رویدادهایی را که می‌خواهد راجع به آنها صحبت کند بازیابی می‌کند و در عین حال، درباره‌ی آنها تصمیم می‌گیرد - در آن صورت، به احتمال زیاد نیک می‌توانست تینا را به روایت‌پردازی تشویق کند. اما از آنجا که نیک هم بازیابی و هم تصمیم‌گیری را بر عهده گرفته است، ظاهراً تنها کاری که برای تینا باقی می‌ماند بازشناسی رخدادی معین است.

از آنجا که در گفتگوی نیک و تینا، نیک وظیفه‌ی به یادآوری را بر عهده گرفته است، تعبیر رخدادهایی که درباره‌ی آنها صحبت می‌کنند ظاهراً بیش‌تر از نیک منشأ می‌گیرد تا از تینا. همان‌گونه که دیدیم، رهنمودهای رویداد- ویژه‌ی نیک صحبت آن دو را به

مجراهایی خاص، در جهت تعبیرهایی که به عقیده‌ی نیک صحیح به نظر می‌رسند، هدایت می‌کند. ممکن است که نظر تینا راجع به رویداد مورد بحث با نظر نیک یکسان باشد، اما به او فرصت داده نمی‌شود که تعبیر خویش را از آن رویداد بیان کند. مشاهده می‌شود که در هیچ مرحله‌ی از گفتگوی آنان تینا حتی سعی هم نمی‌کند که درباره‌ی تعبیر دیگری از یک تجربه‌ی مشترک با نیک بحث کند. هنگامی که تینا می‌کوشد داستانی را بازگو کند (زمانی که وظیفه‌ی تصمیم‌گیری درباره‌ی رخداد مورد بحث و بازیابی آن بایستی کاملاً بر عهده‌ی او باشد)، گفته‌های اصلاحی طولانی نیک (همکاری، بسط و تغییر) مانع آن می‌شوند که متوجه سرخ‌هایی شود که تینا در مورد روایت مورد نظرش به دست می‌دهد.

آیا می‌توان بر نیک به خاطر آنکه متوجه سرخ‌های تینا نمی‌شود خرده گرفت؟ وی شاهد است که همسرش به تدریج توانایی به یادآوری زندگی گذشته‌ی خود (و گذشته‌ی مشترکشان) را از دست می‌دهد و بی‌گمان به همین دلیل در جبران کمبود همسرش افراط می‌کند، این زیاده‌روی، در گرایش او به «اصلاح مفرط»<sup>۱</sup> گفته‌های تینا متجلی می‌شود. شاید این یکی از راه‌هایی باشد که او به خیال خویش برای حفظ گذشته و «آبروی» همسرش در پیش گرفته است، زیرا تینا به تدریج توانایی این کار را از دست می‌دهد.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله، هدف من آن بوده است که توجه خواننده را به فرایندهای تعاملی دخیل در روایت‌پردازی و به این واقعیت جلب کنم که بخش زیادی از به یادآوری و معنای روایت در تعامل‌های شرکت‌کنندگان در گفتگو ریشه دارد و از این طریق شکل می‌گیرد. چنین دیدگاهی «توجه را به مجموعه‌های پیچیده‌ی قواعد زبانی و اجتماعی که گفتگوی بامعنا بین سخنگویان را شکل می‌دهند و آن را هدایت می‌کنند» (میشلر ۱۹۸۴: ص ۶۶، تأکید از نویسنده‌ی مقاله است) جلب می‌کند و نیز ما را به توجه به ماهیت دوجانبه‌ی صحبت کردن و گوش دادن باحساسیت، به شیوه‌ی که موجب بسط و پرورش افکار و مفاهیم گردد،

فرامی‌خواند. لازم است افرادی که با بیماران مبتلا به آلزایمر کار می‌کنند یا دست‌اندرکار تحقیق درباره‌ی این بیماری هستند، هنگام ارزیابی توانایی‌های روایی این بیماران، عوامل اجتماعی را بازشناسند. همچنین بایستی یاد بگیریم که شنونده‌ی خوبی باشیم و به مدد بازخورد، پاسخ‌ها و مکث‌های مناسب داستان‌ها را فراخوانی کنیم. از داده‌های ارائه‌شده در این مقاله چنین برمی‌آید که چنان‌چه تدابیری اتخاذ شود که بیمار بیش‌تر در فعالیت به‌یادآوری شرکت داشته باشد تا بازشناسی، احتمالاً صحبت او بسط و توسعه‌ی بیش‌تری خواهد یافت و این کار از طریق تعاملی صورت می‌پذیرد که این امر را تسهیل کند.

### پی‌نوشت‌ها

\* Vai Ramanathan-Abbott. 1994. «Interactional differences in Alzheimer's discourse: An examination of AD speech across two audiences», *Language in Society*, vol 23, no. 1: 31-58.

از استاد ارجمند جناب آقای دکتر یحیی مدرسی که مرا به ترجمه‌ی مقاله‌ی حاضر تشویق کردند و در این کار یاریم دادند صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم. - م.

۱. بیش‌تر مراکز درمان بیماران مبتلا به آلزایمر نمره‌هایی را که بیماران در آزمون‌های خاص (خواندن، نوشتن، بازشناسی، نام‌گذاری، روایتگری) کسب کرده‌اند فاش نمی‌کنند. اطلاعاتی که این مراکز در اختیار می‌گذارند اغلب به تشخیص پزشکی درباره‌ی درجه‌ی پیشرفتگی بیماری در بیمار (خفیف، خفیف تا متوسط، متوسط، شدید و غیره) محدود می‌شود.

۲. این بدان معنا نیست که همه‌ی خاطرات ما، پیش از آنکه در قالب روایت بازسازی‌شان کنیم، درهم و برهم‌اند. همه‌ی ما، به درجات مختلف، خاطرات مرور شده و منظمی داریم - خاطراتی که معنای آنها را قبلاً دریافته‌ایم و در هر نوبت یادآوری، شرحی همانند دارند.

۳. بارتلت (Bartlett) (۱۹۳۲) معتقد است که به‌یادآوری، همچون بازشناسی، به ادراک وابسته است - و ادراک به نظر او، «کارکردی حسی» و دارای «جهت‌گیری و حالت روانی» است (ص ۱۹۳). به‌یادآوری دارای این ویژگی‌ها است و با بازشناسی بدین لحاظ تفاوت دارد که «اطلاعات یادآوری‌شده معمولاً بایستی در ارتباط با اطلاعات دیگر تنظیم شود و برای اغلب به‌یادآوری‌های کامل باید تاریخ و محل آنها مشخص شود و نوعی نشانه‌ی شخصی ارائه‌گردد» (ص ۱۹۵). ظاهراً توانایی و دقت ما در به‌یادآوردن رویدادی معین، به عمق ادراک و توجه ما نسبت به آن رویداد بستگی دارد.

۴. لیتن (Linton) (۱۹۸۲: ص ۸۹) دو ویژگی وقایع به‌یادماندنی را بدین شرح توصیف کرده است:

«نخست، آن واقعه بایستی برجسته بوده و در زمان رخدادش واقعه‌یی بسیار عاطفی تلقی شده باشد...»؛ دوم، «... بتوان آن رویداد را نقطه‌ی عطف، یعنی سرآغاز سلسله‌یی از رویدادها تلقی کرد یا آن را در سایر فعالیت‌های بعدی مؤثر دانست.» برای کسب اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی خاطرات مربوط به زندگی‌نامه‌ی شخصی رجوع شود به روبین (Robin) (۱۹۸۶).

۵. این بدان معنا نیست که مکالمه‌ها را نمی‌توان به بندهای مختلف تقطیع کرد؛ این کار ممکن است، اما برای آنکه بندها به شیوه‌یی مؤثر عمل کنند، لازم است که مکالمه با همکاری شکل بگیرد و طرفین مکالمه به تساوی در گفتگوی جاری سهیم باشند. در مکالمه‌ی تینا و نیک، ظاهراً سهم تینا در مکالمه درخور توجه نیست و از این‌رو، گفتگوی آن‌دو نامتقارن است.

۶. این قطعه از گفتگوی آن‌دو که شش ماه پس از مکالمه‌های پیشین ضبط گردید، استخراج شده است. ۷. ممکن است چنین استدلال شود که نیک به این دلیل بخش اعظم کار تعبیر رویدادها را بر عهده گرفته است که می‌داند من به نوار ضبط‌شده گوش خواهم داد و بر آن است که گفته‌های تینا را برای من روشن کند. اما من معتقدم که این ویژگی شیوه‌ی صحبت کردن نیک با تینا است. شواهدی حاکی از آن وجود دارد که نیک، حتی ضمن گفتگوهایی که در حضور من صورت نگرفته، کار تعبیر و پاسخ‌گویی را بر عهده گرفته است.

### کتابنامه

- Albert, Martin. 1981. «Changes in language with aging», *Seminars in Neurology*, 1: 43-6.
- Anderson, John & Gordon Bower. 1972. «Recognition and retrieval processes in free recall», *Psychological Review*, 79: 97-123.
- \_\_\_\_\_. 1974. «A propositional theory of recognition memory», *Memory and Cognition*, 2: 406-12.
- Appell, Julian Andrew Keretz & Michael Fisman. 1982. «A study of language functioning in Alzheimer's patients», *Brain and Language*, 17: 73-91.
- Bartlett, Fredrick. 1932. *Remembering: A study in experimental psychology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Bauman, Richard. 1986. *Story, performance, event*. Cambridge & New York: Cambridge University Press.
- Bayles, Kathryn. 1982. «Language function in senile dementia», *Brain and Language*, 16: 265-80.
- \_\_\_\_\_. & Cheryl Tomoeda. 1983. «Confrontation naming impairment in dementia», *Brain and Language*, 19: 98-114.
- \_\_\_\_\_. , Cheryl Tomoeda & Alfred Kasniak. 1985. «Verbal perseveration in

- dementia patients», *Brain and Language*, 2: 102-16.
- Coupland, Nikolas Justine Coupland & Howard Giles. 1991. *Language, society and the elderly: Discourse, identity and ageing*. Oxford: Blackwell.
- Critchley, Macdonald. 1964. «The neurology of psychotic speech», *British Journal of Psychiatry*, 110: 353-64.
- Cummings, Jeffrey. 1988. «Dementia of the Alzheimer's type Challenges of definition and clinical diagnosis». In: Harry Whitaker (ed.), *Neuropsychological studies of non-focal brain damage*, New York: Springer. pp. 86-107.
- Duranti, Alessandro & Donald Brenneis.(eds.) 1986. *The audience as co-author*. (Text, 6: 3) Berlin: Mouton de Grayter.
- Emery, Olga. 1985. «Language and aging», *Experimental Aging Research*, 1: 3-60.
- Folstein, Marshall & John Breitner. 1982. «Language disorder predicts familial Alzheimer's disease», In: Suzanne Corkin (ed.), *Aging 19*, New York: Raven. pp. 197-200.
- Gee, James. 1990. *Social linguistics and literacies: Ideology in Discourses*. Basingstoke: Falmer Press.
- Giddens, Antony. 1984. *The constitution of society: Outline of the theory of structuration*. Cambridge & New York: Polity.
- Goffman, Erving. 1971. *Relations in public*. New York: Basic.
- . 1983. «The interaction order», *American Sociological Review*, 48: 1-17.
- Goodwin, Charles. 1986. «Audience diversity, participation and interpretation», *Text*, 6: 283-316.
- Goodwin, Marjorie. 1982. «Instigating: Story telling as social process», *American Ethnologist*, 9: 799-819.
- Halliday, Michael & Ruqaiya Hasan. 1976. *Cohesion in English*. London: Longman.
- Hamilton, Heidi. 1991. «Accommodation and mental disability», In: Howard Giles et al. (eds.), *Contexts of accommodation*, Cambridge & New York: Cambridge University Press. pp. 157-86.
- Heir, Daniel Karen Hagenlocker & Andrea Shindler. 1985. «Language disintegration in dementia: Effects of etiology and severity», *Brain and Language*, 25: 117-33.
- Hollingworth, H. 1913. «Characteristic difference between recall and recognition», *American Journal of Psychology*, 24: 532-44.

- Huff, Jacob. 1988. «The disorder of naming in Alzheimer's disease», In Leah Light & Deborah Burke (eds.), *Language, memory and aging*, Cambridge & New York: Cambridge University Press. pp. 209-20.
- Hunt, Matthew. 1990. Narrative in mild and moderate dementia of the Alzheimer type. University of Southern California, MS.
- Jefferson, Gail. 1978. «Sequential aspects of story telling in conversation», In: Jim Schenkein (ed.), *Studies in the organization of conversational interaction*, New York: Academic. pp. 219-48.
- Kempler, Daniel. 1991. «Language changes in dementia of the Alzheimer's type», In: Rosemary Lubinski (ed.), *Dementia and communication: Research and clinical implications*, St. Louis: Decker. pp. 98-114.
- Kintsch, Walter. 1970. «Models for free recall and recognition», In: Donald Norman (ed.), *Models of human memory*, New York: Academic. pp. 331-73.
- Linde, Charlotte. 1987. «Explanatory systems in oral life stories», In: Dorothy Holland & Naomi Quinn (eds.), *Cultural models in language and thought*, Cambridge & New York: Cambridge University Press. pp. 343-66.
- Linton, Marigold. 1982. «Transformations of memory in everyday life», In: Ulrich Neisser (ed.), *Memory observed*, San Francisco: Freeman. pp. 77-91.
- Mandelbaum, Jenny. 1989. «Interpersonal activities in conversational storytelling», *Western Journal of Speech Communication*, 53: 114-26.
- Martin, Alex & Paul Fedio. 1983. «Word production and comprehension in Alzheimer's disease: The breakdown of semantic knowledge», *Brain and Language*, 19: 124-41.
- Mishler, Elliot. 1984. *The discourse of medicine: Dialectics of medical interviews*. Norwood, NJ: Ablex.
- Nicholas, Marjorie Loraine Obler & Nancy Helm-Estabrooks. 1985. «Empty speech in Alzheimer's disease and fluent aphasia», *Journal of Speech and Hearing Research*, 28: 405-10.
- Nofsinger, Robert. 1991. *Everyday conversation*. Newbury Park, CA: Sage.
- Norman, Donald. 1968. «Toward a theory of memory and attention», *Psychological Review*, 75: 533-36.
- Obler, Loraine. 1983. «Language and communication in dementia». Paper presented at Ohio Speech and Hearing Association Conference, Cleveland.

- Polkinghorne, Donald. 1988. *Narrative knowing and the human sciences*. Albany: State University of New York Press.
- Radley, Alan. 1990. «Artefact, memory and a sense of the past», In: David Middleton & Derek Edwards (es.), *Collective remembering*, London: Sage. pp. 46-58.
- Ripich, Danielle & Brenda Terrell. 1988. «Patterns of discourse cohesion and coherence in Alzheimer's disease», *Journal of Speech and Hearing Disorders*, 53: 8-15.
- Rubin, David. (ed.). 1986. *Autobiographical memory*. Cambridge & New York: Cambridge University Press.
- Sabat, Stephen. 1991. «Turn-taking, turn-giving, and Alzheimer's disease: A case study in conversation», *Georgetown Journal of Languages and Linguistics*, 2: 161-75.
- Sacks, Harvey. 1974. «An analysis of the course of a joke's telling in conversation», In: Richard Bauman & Joel Sherzer (eds.), *Explorations in the ethnography of speaking*, Cambridge & New York: Cambridge University Press. pp. 337-53.
- Schegloff, Emanuel. 1982. «Discourse as an interactional achievement: Some uses of «uh-huh» and other things that come between sentences» In: Deborah Tannen (ed.), *Analyzing discourse: Text and talk*, Washington, DC: Georgetown University Press. pp. 71-93.
- \_\_\_\_\_ Jefferson Gail & Sacks Harvey. 1977. «The preference for self-correction in the organization for repair in conversation», *Language*, 53: 361-82.
- Schiffrin, Deborah. 1987. *Discourse markers*. Cambridge & New York: Cambridge University Press.
- Tulving, Endel. 1976. «Ephoric process in recall and recognition», In: John brown (ed.), *Recall and recognition*, London: Wiley. pp. 37-73.
- Ulatowska, Hanna et al. 1988. «Discourse performance in subjects with dementia of the Alzheimer's type», In: Harry Whitaker (ed.), *Neuropsychological studies in nonfocal brain damage*, New York: Springer. pp. 108-31.
- Watson, Lawrence & Maria-Barbara Watson-Franke. 1985. *Interpreting life histories: An anthropological inquiry*. New Brunswick, NJ: Rutgers University Press.
- Whitaker, Haiganoosh. 1976. «A case of the isolation of the language function», In: Harry Whitaker & Haiganoosh Whitaker (es.), *Studies in neurolinguistics*, 2, New York: Academic. pp. 1-58.